

إِلَّا أَنْ أُولِيَا اللَّهِ لَا فَيُؤْخَذُ بِكَ

الحمد لله الذي جعل في كتابه المشايخ سلطان المساكين مناجاة المتقين قطب الاوليا
شمس الفقرا ختم المستدين اجماعهم الملة والدين حسن بنجر في راسه مرقد موسوم

دليل العارفين

جمع كرده حضرت مقتدا العارفين زين المحمديه قطب الاقطاب خواجہ
قطب الدين نجيار کا کی اوشی قدس الله تعالیٰ ستره العسزیه

مطبع فطاحسن ققم سست
درنجام محمود واکه منو مطبوع

۵۴



بسم الله الرحمن الرحيم

این حقیقه معلوم ربانی و این فقره فقره ربانی از کلمات جان پرور ملک المشائخ
سلطان المساکین بهنجار المتقین قطب الاولیا شمس الفقرا زینتم المبتدین
رحیم الله والیدین حسن سخری نور الله مرقده شفیعه می آید توج کرده شده
برین مجموعه که نام اوست و لیل العارفين منشته آمد و قسم بدین تفصیل قسم اول
و فقر و صواب قسم دوم در کتابات و تسبیح قسم سوم در اوراق و جزان قسم چهارم
و سلوک و فوائد آن بتوفیق الله تعالی الحمد لله علی ذلک بتاریخ نیم ماه رجب ام قدره
سده اربع عشر و خمسایه قسم اول روز پنجشنبه مجلس اول در ویشی نجیف ضعیف
یکی از سالکان اورا بندگان ملک المشائخ سلطان المساکین الملقب قطب الدین
نجفیا راوشی چون دولت پامپوس آن فلک شاه دست کاه در بغداد بمسجد امام
ابوالایت سمرقندی حاضر شد همان زمان بشرف نعمت مشرف شدم و کلاه چهار
ترکی از ناصر صغیا که بر سر این ضعیف زینت یافت الحمد لله علی ذلک و آن روز
شیخ شهاب الدین محمد سروروی و شیخ داود کرمانی و شیخ برهان الدین محمد حشمتی

و شیخ تاج الدین محمد صفایانی یکجا حاضر بودند سخن در نماز افتاده بود بر لفظ مبارک
 راند که مردم در منزلگاه غرت نزدیک نشو و نگردد نماز زیر که معراج مومن همین
 نماز است چنانچه در حدیث مسطور است الصلوة معراج المؤمن همین نماز است
 پس با و انوار جمله مقام و پیوستن بحق اول همین نماز است انگاه فرمود که نماز
 رازی است که بنده با پروردگار خویش میگوید و در راز گفتن کسی قرب یابد که
 لایق آن نماز است و راز گفتن نشو و نگردد نماز و این در حدیث مسطور است الصلوة
 بناجی ریه یعنی نماز کننده راز میگوید با پروردگار خویش بعد از آن روی سوی
 دعا گوید و فرمود در آنچه من بخدمت شیخ الاسلام سلطان المشایخ خواجه عثمان
 نارونی نور الله مرقده پیوستم و بارادت بیعت قبول افتادم مدت هشت سال
 در خدمت کردن ایشان تکیه زبانی نفس را آسودگی ندادم چنانچه هر روز دانستم
 و نه شب هر جا که خدمت خواجه مسافر می شدند دعا گو برابر بودی و جامه خواب
 و توشه خواجه بر سر کرده رفتم چون پیر خدمت این درویش بدید نعمت من و آن
 کرد که آن نعمت را حادی و نهایی نبود انگاه فرمود بهر که یافت بخدمت یافت
 پس مرید را باید که ذره از فرمان پیر تجاوز نکند و هر چه او را از نماز و تسبیح و اوداد
 و جزایان ترغیب کند پیش و گوش او بران متعلق باشد و آن فرمان را بغا و رسا
 تا بمقتای برسد که پیر مشاطه مرید نیست پیرا چه هر چه پیر مرید را ترغیب خواهد کرد
 از برای کمالیست حال مرید را بعد از آن فرمود که برادر من شیخ شهاب الدین
 سهروردی را نیز معامله بود تا ده سال برابر پیر خود توشه بر سر کرده و در چاه
 و باز آمدی انگاه نعمت یافت که آن را حد و نهایت نبود که در فهم دیگران بخدا
 از نعمت که در شیخ شهاب الدین بود و بعد از آن فرمود که در تنبیه نام خواجه اقولیث
 سمرقندی که در نقیبه امانت مینویسد و ران که هر روز از آسمان دو فرشته

فردوسی آیند یکی بر بام گفته باشد و با و از بلند ندا کند که آدمیان و پریان بشنویید
 و بدانید هر که فریضه خدای عزوجل نگذارد و از زینهار خدای عزوجل بیرون آید
 فرشته دویم بر بام حظیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بایستد و ندا
 کند ای آدمیان بدانید و بشنویید هر که سنتهای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 نگذارد و تجاوز کند از شفاعت نبی سهره ماند آنگاه فرمود که در مسجد گری برابر او بیا
 بعد از او حاضر بودم حکایت در خلال انگشتان می رفت بوقت وضو کردن فرمود
 که یکی از سنت است زیر پاچه در حدیث آمده است از رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم که ترغیب کردم صحابه را راضی در خلال کردن انگشتان هر که انگشتان را
 بوقت آید شست خلال کند حق تعالی انگشتان او را از شفاعت محروم نکند
 آنگاه فرمود که وقتی با خواجه اجل شیرازی ره یکجا بودم وقت نماز شام بود
 خدمت خواجه ره تجدید وضو میکرد خلال انگشتان از ایشان سهواً فروموش
 شد ناگه غیب آواز داد و در سروی فرو خواندند که اجل دعوی خودستی محمد را
 میکنی و از امت او باشی سنت او را ترک دهی بعد از این خواجه اجل سوگند
 خورد که از این روز باز که ندا شنیدم تا وقت موت سنتی از سنتها
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ترک نشد آنگاه فرمود که وقتی خواجه اجل
 شیرازی را از حد خاطر مترو دیدم پرسیدم که حال ماجرا چیست فرمود که از آن
 باز که از من خلال انگشتان فوت شده است در حیرتم که فرو این روی خود
 را بران خواجه کائنات چگونه خواهم نمود آنگاه فرمود که در صلوة مسعودی
 بطریق ترغیب بروایت ابوهریره رضی در فقه سنت نبشته است که هر اندامی
 راسته باشد شستن سنت است چنانچه در حدیث مسطور است از رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم که سه بار شستن هر اندامی سنت من است و سنت پیغمبران

پیشین که پیش از من بودند پس فرمود از آن زیاده کردن ستم باشد بعد از آن
همدین محل فرمود خواجه فضل عیاض روزه در وقت وضو و دست شستن
و بار فراموش کرد چون نماز بگذارد و همدان شب حضرت رسالت را صلی الله
علیه وآله وسلم در خواب دید گفت که عجب آمده که در وضو بنویسد تقصاتی باشد خواجه
از نسبت آن خواب بیدار گشت باز از سر تجدید وضو کرد و برای کفارت آن
و بر نفس خویش پانصد رکعت نماز وظیفه کرد تا یکسال انگاه فرمود که طایفه عارفان
اهل فضلند و ایشان مستغرق صحبت دوست اندیش در شرح خویش نشان
مینویسند چون بنده در شب با طهارت خید فرمان شود هر فرشته را که بر سر
او باشند تا انگاه که او بیدار شود فرشته گوید الهی این بنده را بیا مژ که با طهارت
نیک نخته است انگاه همدین محل فرمود که در شرح عارفان آمده است که
چون مردم با طهارت بخسید جان او را بالا برند زیر عرش فرمان شود که خلعت
نود بر او کنند چون او سجده کند فرمان شود باز گردانند که بنده نیک است که
با طهارت نخته بود و آنکه او بی طهارت نخته باشد جان او از آسمان اول
باز گردانند و بگویند که این لایق آن نه که بالا برند و مر خدا یرا سجده کنند به نسبت
انگاه بر لفظ مبارک را ند که فقیه مینویسد که از رسول علیه الصلوة والسلام
آمده است که الیمین للوجه والیسار للمقعد یعنی دست راست مردم از برای
طعام خوردن و روی شستن و دست چپ برای استنجا کردن انگاه حق
در آن افتاده بود که چون مردم در مسجد در آید سنت نیست که پای راست
درون مسجد نهند که یکی از سنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است و چون
بیرون رود پای چپ بیرون نهند انگاه فرمود وقتی خواجه سفیان ثوری را
در مسجد در آمد پای چپ بسمود درون مسجد نهاد و از بر آید که ثور در خانه خداوند

چنین بی ادب و ابر در آیند که درمی آئی پس از آن روز باز خواهد را سفیان
 ثوری گویند آنگاه سخن در عارفان افتاد و احوال ایشان بر لفظ مبارک اند
 که عارف کسی را گویند که از همه عالم غیب هر روز صد هزار تجلی بروی نازل گردد
 و در یک زمان چند هزار تجلی و جلال در وی و بیدار می شود آنگاه فرمود که عارف
 کسی را گویند که جللی عالم بداند و از عقل صد هزار و معنی بیرون دهد و بیان کند
 و جمله دقیق محبت را جواب گوید و همه وقت در سحر معنی آشنای کند تا درمی کند
 و را سمرار و انوار آتی بود آن را بیرون آورد و پیش جوهر بیان بسط عرض کنند
 چون ایشان را بینند به پسندند تحقیق بدانند که او عارف است بعد از آن
 همدرین محل فرمود که عارف همه وقت در دلوله عشق است و تحیر در آفرینش
 قدرت خدای باشد اگر استاده است در و هم دوست است و اگر است
 است در و کرد و دوست است و اگر خفته است در خیال و دوست متحیر است و اگر
 بیدار است در و کرد و حجاب عظمت دوست است طواف میکنند بعد از آن فرمود
 که اهل عشق نماز باده بگذارند و بر جای نماز قرار گیرند تا آفتاب بر آید و مقصود
 ایشان را این باشد که بنظر دوست قبول افتد و انوار تجلی و بیدار بر ایشان
 گردد آنگاه فرمود چون آنکس بعد از نماز فرض باده بگذارد و بر جای نماز قرار
 گیرد و فرشته را فرمان شود تا بیاید و برابر او بایستد تا آن زمان او را آرامزش
 خواهند که او را انجا بر خیزد آنگاه همدرین محل فرمود که خواجه چندی بغدادی را
 در عمده خویش مینویسند و آن اشارت است از اسرار آتی که روزی
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابلیس را غلبین دریافت پرسید غم و اندوه
 ترا سبب چیست که چنین بر خوف بگذر آخته جواب داد که از کرده چهار چیز از
 است تو یکی خود دان که ایشان با کلماتی گویند زیر آچه آنرا مانده ایشان

یا کلمات میگویند که می شنود و جواب میخوان مشغول میشود و گوینده و شنونده
آمرزیده می گردند و دویم سبب آنکه اسپان غازیان چون ایشان تکلم میکنند
و برای خدا و جنگ می درآیند فرمان میشود که ایشان را با اهل ایشان نمازید
سوم کسب حلال در ایشان پس چون ایشان از آن کسب حلال خود کسی
نصیب کنند خدا تعالی بکسب آن کسب حلال ایشان آن کسان را پادشاه
چهارم سبب آنکه کسی که نماز بامداد بگذارد و بنشیند تا آفتاب برآید نماز
اشراق بگذارد گفت یا رسول الله آن روز که من در میان ملکوت بودم در
صحف نزدیک نبشته دیده ام هر که نماز بامداد بگذارد و بر جای نماز قرار گیرد
و بزرگرمولی مشغول بود تا آفتاب برآید و اشراق بگذارد گفت یا رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم حق تعالی او را با هفتاد هزار آدمی از آن او که باشد
با او بیامزد و از آتش و دوزخ خلاص دهد بعد از آن فرمود که در رفیقته الا کبر
نبشته دیده ام بروایت امام المتقی ابو حنیفه کوفی رضی که وقتی نباشی بود در چهل
سال بکفن و زودی عمر خود بمهرت رسانید آخر چون او نقل کرد او را در خواب
دیدند که در بهشت می خرامد خلق متحیر ماندند سوال کردند تو کفن کردی بودی
چه عمل نیک کردی که این سعادت یافتی جواب داد که در من یک چیز بود آنرا
که نماز بامداد میگذاردم بر جای نماز قرار میگرفتم تا آفتاب برآید و اشراق
میگذاردم آنگاه در کار نباشی مشغول میشدم حق تعالی چون اندک پذیرد
بسیار بخش است از برکت این پیام زید و کردارهای مرا محو کرد و بدین وجه
رسانید آنگاه ملائیم این معنی حکایت فرمود که چون عارف را حال پیدا شود
و بدان چیز فروماند اگر آن زمان چند هزار ملک که بهر نوعی عجبی دیگر باشد
برو عرض کنند بدان وقت او در آن نه بیند مگر همه در آن چیز که فرو مانده است

یک چیز نشان عارفان همین است که عارف همه وقت در تبسم می باشد و آن زمان
که عارف تبسم میکند در عالم ملکوت حیات مقربان در نظر گاه می افتد پس هر چه
از ایشان ظاهر میگردد و او تبسم میکند بعد از آن فرمود که در عارفان حالتی
است آن زمان که آن حال در ایشان پیدا میشود در یک قدم که می زنند از عرش
تا حجاب عظمت میگردد و از اینجا تا حجاب کبریا میرسد بعد از آن بقدم دویم بمقام
باز میرسد آنگاه خواه چشم بر آب کرد و بگریست که گمترین درجه عارف همین است
اما آنکه کمالان را درجه است آن درجه ایشان را خدا می غرض دل و اندک با است
و بکجا میرسد و کی بازمی آید زیرا چه حقیقت آن معلوم نشد که ایشان در اینجا
کجا می روند و کی می آیند الحمد لله علی ذلک مجلس دویم در روز پنجشنبه دولت
پایه جوس بیست و گشت سخن در جنابت افتاده بود مولانا بهاء الدین بخاری
و مولانا شهاب الدین محمد بغدادی بخدمت حاضر بودند بر لفظ مبارک راند
که جنابت زیر هر موی است بر تن آدم پس مرد را باید که زیر هر موی که جنابت
است آب برساند و تر کند مویها را و خولش را که اگر کمیوی خشک همان آب نرسد
روزی قیامت تن با دوی خصمی کند آنگاه فرمود که در قنای نظمیر نه نشسته دیده ام
و مان مردم پاک است و آنکه جنب شود و هر چه آب بخورد آنجا پلید نگردد و اگر او
بی طهارت یا جنب بود یا حیض بود یا مومن بود و یا کافر بود و بان پاک است
بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند اصحابی
بر پای خاست سوال کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اگر کسی جنب بود و هوا تنی ایشان
باشد و او عرق کند جامه در آن آلوده شود پلید گردد یا نه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
نشد و آن بهین مردم پاک است اگر جامه رسد پلید نگردد و بعد از آن همدین محل فرمود که شنیده ام از
زبان خواجگان مازنی که چون آدم علیه السلام از بهشت بنیاد آمد و را با خواست افتاد و بهتر

جبریل هم بیاید و گفت یا آدم به نیت خوشی یا نیت شستن یا نیت غسل کن
چون متر آدم غسل کرد خوشی و فرضی حاصل شد گفت یا انجی جبریل هم
این را مژدی و مکافاتی هست گفت ای آدم هم بعد و هر سوی که در
اندام تست ثواب یک ساله عبادت متر حاصل آید و بعد و هر قطره که آب
بر اندام تو رسیده است از هر قطره خدای تعالی فرشته بیافریند تا روز قیامت
عبادت میکند و ثواب آن متر را باشد بعد از آن متر آدم صلوات الله علیه
و سلام گفت یا انجی جبریل این ثواب مراست یا فرزندان مرا متر جبریل
گفت یا آدم هر که از فرزندان تو که موس است چون او غسل از حلال کند
بعد و هر سوی که بر اندام او بود یک ساله عبادت و در دیوان او بنویسند
هر قطره آب که از اندام او بر زمین افتد حق تعالی فرشته بیافریند تا روز قیامت
تسبیح و تهلیل میکند و ثواب آن مرد موس را باشد چون خواهد این تمام کرد
بگریست و فرمود که این فواید در باب کسانی است که از حلال غسل کنند اما
حایفه که از حرام غسل کند هر سوی که بر اندام باشد حضرت عزت یک ساله گناه
در نامه اعمال ثبت کند و هر قطره آب که بر زمین افتد یک دیو آفریده شود
تا روز قیامت بر بدی که در وجود آن دیو آید بنره مرا نکس را باشد که او از
زنا غسل کند آنگاه فرمود که اول روندگان راه شریعت نیست چون مردم
در شریعت ثابت آمد و هر چه فرمان شریعت است بجای آورد از آن فرمان
ذره تجاوز و تفاوت نکند بشیء شود بیپناه و بیم رسد که آنرا طریقت خوانند
بعد از آن چون درین مرتبه ثابت شد چنانچه شرائط طریقت است و آنچه در
فرمان است بر سنت روندگان راه سلوک که وقتی از آن تجاوز نکنند بشیء
در مرتبه معرفت رسد چون در مرتبه معرفت رسید آنجا هم شناخت و جامع که

آشنائی آمد حقیقت بدان که روشنائی پیدا شد چون درین مرتبه ثابت شد
در مرتبه چهارم رسید که آن مرتبه حقیقت است بعد از آن چون مردم درین
مرتبه رسید پس هر چه می طلبید میاندا نگاه فرمود که وقتی بزرگی بود از دس
شنیدم که او فرمود و عارف کسی است که از هر دو کون پیروز گردد و پس مقام
فروانیت تواند که برسد زیرا چه درین راه کسی بیشتر کرد که از همه بیگانه گشت
آنگاه همدرین محل فرمود که نماز امانتی است از پیرو در دگار عالم برندگان پس
بنندگان را واجب است که آن امانت را چنان نگاهدارند و حق آشنان بجا
آرنده هیچ خیانتی در روی ظاهر نشود بعد از آن فرمود چون این کس در نماز
میشود باید که رکوع و سجود تمام بجا آورد چنانچه شرط است و ارکان نماز نیکو
نگاهدارد آنگاه فرمود که در صلوٰه سعودی نبشته دیده ام که چون مردم نماز نیکوتر
نگه دارد حق آن تمامی بجا آورد و رکوع و سجود و قراة و تسبیح او نگاهدارد و فرشتگان
آن نماز را و در آسمان برند و نوری از آن نماز شایع شود پس در پاس
آسمان بکشایند و آن نماز در زیر عرش برند فرمان آید که سجده کن و آمرزش
خواه عزرائ نماز کننده را که حق تو نیکو نگه داشته است آنگاه خواج چشم پر آب
کرد و فرمود که در حق نماز گذارندگان است و آنکه حق بجا نیارد و ارکان نماز
نگاهدارد چون فرشتگان آن نماز خواهند که بالا ببرند و رای آسمان
کشاده نگرند فرمان آید این نماز را ببرید بر روی آن نماز کننده باز نید
پس نماز بزبان حال بگوید که ضایع کردی بعد از آن همدرین محل فرمود
وقتی در بنهار بودم سیان اهل دستار بندان این حکایت از ایشان
شنیده ام که وقتی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مروی را دید که
نمازی گذارد و رکوع و سجود و حق نماز بجا نمی آورد و با ستاد چون او از نماز فارغ

آمده پرسید که امروز چند سال است که بدین طریق نماز میگذاری گفت
 یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم امروز قریب چهل سال است که
 میگذارم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چشم پیاب کرد و فرمود که
 هیچ نماز نکرده درین چهل سال اگر ببردی بر سنت من غمزه باشی انگاه
 فرمود که شنیده ام از زبان خواجہ عثمان مارونی ره که فردا قیامت از
 انبیاء و اولیاء تا اینجا که مسلمان اند هر که از عهده نماز بیرون آید و برست
 و نه که از جواب نماز بیرون میاید بروست زبانیه و درخ گرفتار گشت
 انگاه همدرین محل فرمود که وقتی در شهری بودم نام آن شهر یاد نمانده است
 اما نزدیک شام ست بیرون آن شهر غاری بود و بزرگی در آن غار سکون
 داشت شیخ او حد محمد الواحد غزینی گفتندی استخوانی در وجود مبارک
 ایشان مانند بر سجاوه نشسته بود و دوشیر پیش در او استاده و عاگوان
 ترس شیران نتوانست که نزدیک رود نظر آن بزرگوار برین افتاد
 آواز داد که بیا و ترس چون نزدیک شدم روی بر زمین آوردم و شستم
 اول سخن که آن بزرگ برین گفت این بود که اگر تو قصد یکی کنی او نیز قصد
 تو نکند یعنی چنین کس است که از وی می ترسی بعد از آن فرمود که چون خوف حق
 در دل یگی باشد هر که بود از وی در خوف بود شیر خود کدام کس است که از
 مردم در خوف نبود الغرض ازین بابت سخن بسیار گفت بعد از آن فرمود
 که ای درویش از کجای می گفتی از بغداد فرمود نیکو آندی اما باید که در پیشانی
 نه دست کنی تا مر و بزرگ گردی اما بنوا امروز درین غار چند سال است که
 سکونت کرده ام و از جمله خلایق عزلت گرفته ام از ترس یک چیز که بی سال
 است که از گریه نیا سوده ام ازین ترس شب و روز می گریم گفتم آن چیکدام

است فرمود نماز است آن زمان که نمازی گذارم در خود می بینم و میگویم که اگر زکوة
 آنچه شرط نماز است فوت شود ازین جمله آنچه کرده ام ضایع کرده و در یک زمانی
 طاعت من بر روی من نوازند پس ای درویش از خود را از حق نمازیه بمان
 بتوانی آورد کاری کرده باشی و اگر نه عمری است که بخلت از مانی رو دو همکار
 ضایع کرده باشی آنگاه این حدیث فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله و
 سلم میفرماید هیچ گناهی نیست بزرگتر از آن یک خدای تعالی در دنیا و دشتن
 بقیامت بعد از آن سخن در دوزخ افتاده از کسی که او نماز چنانچه شیطست
 نگذارد و حتی آن بچایار و دوبر سر آن بیوقت بگذارد و در وقت بگذارد و
 بعد از آن بزرگوار فرمود مرا که استخوانی و پوستی مانده می بینی هم ازین
 سبب نمیدانم حق نماز سجای آرم یا نه چون حکایت بگفت سببی پیش داشت
 برگرفت مراد این سخن همه بگفت که عهده نماز بزرگ عهده ایست اگر سلاست
 ازین عهده بیرون آندی برستی و اگر نه چنان شرمنده مانی که فرو این رو
 بکسی نتوانی نمود بعد از آن خواجہ چشم میرآب کرد بر لفظ مبارک راند که ای
 درویش نماز ستون وین ست و در کن ستون ست پس ستون برپا شد
 خانه سلامت همانند و آنگاه که ستون از خانه برفت خانه فی الحال بیرون شود
 و چون اسلام و دین را نماز ستون ست هر که خلل اندر نماز با و فریضه و سنت
 و رکوع و سجود اندر آمد پس حقیقت اسلام و دین و جز آن خراب شد بعد از آن
 فرمود که در شرح صلوة مسعودی امام زاهد ره در واسعه نبشته خدا سے
 عز وجل در هیچ عبادتی چند آن تغلیظ و تشدید نکرد و چنانچه در نماز آنگاه هم
 درین محل حکایت فرمود که امام جعفر صادق رضی روایت کرد خدا یتعالی
 نصیحتی جابجا در قرآن یا و کرده است بعضی از آن خطاب است بلفظ

مدح و بعضی بر سبیل ترغیب و بعضی بوجه ترسیب مریدگان را و اندرین مقصد
 حای و صیت کرد که نماز را برپای و ارید که ستون دین نماز است آنگاه در تفسیر
 سر و دست که بر وز قیاست پنجاه موقوف بایستایند و از پنجاه چیز ایشان را
 سوال کنند اما اگر بنده از سر موی از ترایط موی از هر موی ایمان و صفتهای او
 و شناخت باری تعالی بیرون آید نیکو و اگر از عمده آن بیرون نیاید همه
 اشجا بدوزخ فرستند بعد از آن بموقف دوم بایستایند از نماز و فریضه
 سوال کنند اگر از عمده آن بیرون آید نیکو و گرنه همه از اشجا با موکلان فرخ
 فرستند بعد از آن در موقف سوم بایستایند از سنتهای رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم پرسند اگر از عمده سنتها بیرون آید برادر و گرنه با موکلان
 پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرستند که این کس از سنت
 دست که در سنتها تقصیر کرده است چون این فواید تمام کرد و بای نامه
 بگرسنت و این لفظ مبارک راند که وای بر تن کس که فردای قیاست از
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شمرنده ماند پس او را جاکجا باشد چون
 از وی شمرنده باشد پیش که رود بعد از آن چون خواهد این فواید تمام کرد
 هر کسی باز گشت الحمد لله علی ذلک مجلس سویم روز چهارشنبه دولت پایتخت
 بیست گشت شش نفر در ویش از جانب سمرقند آمده بودند و بنجد دست نشسته
 از هم چنان مولانا بها و الدین بخاری که ملازم صحبت خواجه بودی در آن دست
 بعده او حد کرمانی آمد روی بر زمین آورد و بنشست سخن درین بود که نماز
 فریضه تاخیر کنند تا وقت بگذرد و قضا بگذارند بر لفظ مبارک اند که نهی
 مسلمانان که ایشان اند که نماز در وقت نگذارند و تاخیر کنند تا وقت بگذرد
 بست هزار وای بر مسلمانی ایشان که در بندگی کردن مولی تقصیر کنند آنگاه

بهدیرین محل فرمود که در شهری بودم مسلمانان آن شهر را رسم بودی که پیش
 از وقت برای نماز مستعد شدندی طریق منتظران استادندی از ایشان
 سوال کردم که درین حکمت چیست که پیش از وقت هر چه مستعد میشوند گفتند
 آن سبب آنکه چون وقت نماز آید بر فور نماز ادا کنیم و چون مستعد نباشیم
 پس وقت بگذرد و فرا این روی بر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چگونه
 بنمایم که حدیث بار اخیر کرده است و فرمان داد قال النبی صلی الله علیه و آله
 وسلم تجلبوا بالتوبة قبل الموت و تجلبوا بالصلوة قبل القوت یعنی بشتابید نور
 توبه کردن پیش از مرگ و بشتابید در گذاردن نماز تا آنکه فوت نشده است
 بعد از آن حکایت دیگر فرمود که در روضه امام محبی حسن زندی ریه درویشی
 دیده ام و پیش مولانا حسام محمد بخاری که استاد این شکسته بود گذرشته ام
 و این حدیث از ایشان یاد دارم که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 سلم من انکلبا بر الجمع بین الصلوة یعنی بزرگترین گنامان آنست که نماز
 فریضه را تاخیر کنند تا وقت بگذرد یکجا هر دو نماز بگذارند بعد از آن فرمود
 که در مجلس خواجہ عثمان مارونی تواتر الله ترغده حاضر بودم از ایشان
 شنیده ام بروایه ابو هریره رضی که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود هر که نماز دیگر را تاخیر کند تا فرو شود آفتاب بدان وقت که تغیر
 گردد و روشنایی میرود بزه مند شود پس یاران روی زمین آوردند
 و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وقت او تعیین شود فرمود
 وقت آنیست آنکه آفتاب رنگ خود نگردانیده باشد و روشن باشد
 به رنگ خود یعنی زرد نگشته باشد اندر تابان و درستان همین حکمت است
 بعد از آن فرمود در هدایه فقه این حدیث نبشته دیده ام بخط شیخ الاسلام

خواجه عثمان مارونی ره که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است **استغفروا**
بالتفجر فانه اعظم الکفر یعنی نماز بامداد روشن تر بگذارد تا ثواب بیشتر یابید
 و در نماز پیشین حسرت آنست که تاخیر کنید تا هوا خنک شود و نگاه بگذارد و در
 تابستان و در زمستان همین که سایه گشت نماز پیشین بگذارد چنانچه در حد
 آمده است از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم **ان یزدوا بالنظر فان شئ الله فانه**
جهنم یعنی در تابستان نماز پیشین در خنک گاه بگذارد بعد از آن فرمود که
وقتی نخواستید بایزید بسطای ره را نماز بامداد قضا شد خندان بگریست و نوحه
کرد و زاری کرد و مافت آواز داد که اسی بایزید چندان گریه کردی که نماز
بامداد فوت شد آن نماز هزار نماز را ثواب و رنامه اعمال تو نبشته شد
انگاه فرمود که در تفسیر محبوب قریشی نبشته دیده ام که هر که پنج نماز پیوسته
بگذارد تا فردای قیامت پیش او شده آن نماز سیر و بعد از آن بر لفظ
سبارک راند و این خبر فرمود که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
که هر که نماز نیست او را ایمان نیست انگاه فرمود قال علیه الصلوٰه و السلام
الا یمان لمن الصلوٰه که بهترین محل حکایت فرمود که شنیده ام از زبان
شیخ الاسلام خواجه عثمان مارونی ره که در تفسیر امام زاید آمده است
قولی للصلوات الذین هم عن صلواتهم ساهون یعنی چنان باشد که ویل چاهیت
اندر دوزخ و گروهی گویند که وادی ست اندر دوزخ و ران وادی
عذاب سخت و آن عذاب نباشد مگر کسانی را که نماز را از وقت تاخیر کنند
و در وقت نگذارند بعد از آن ویل را تفسیر فرمود که ویل مفتاد و هزار بار
نجدای غر و جل بنالد از در و عذاب آن که یارب این عذاب چنین سخت
برای کدام طایفه خواهد بود فرمان آید برای آنانکه که نماز و وقت نگذارند

و قضا کنند آنگاه فرمود که وقتی اسیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله تعالی عنه
 نماز شام بگذارد و در آسمان نگه کرد ستاره در آسمان پیدا شده اند خانه
 رفت کفارت آن بزرده آزاد کرد و این از سبب آن بود که چون آفتاب
 فرو شد و تاخیر نکند در حال نماز مغرب بگذارد که سنت است بعد از آن سخن
 در صدقه افتاده بود بر لفظ مبارک راند هر که گرسنه را سیر کرد و انداختن سینه
 و تعالی روز قیامت میان او و میان دوزخ هفت حجاب پیدا آرد که بزرگی
 هر حجاب پانصد سال راه باشد آنگاه لخمی سخن در و روزه گفتن افتاده بود
 بر لفظ مبارک راند که هر که سوگند در روزه خورد و گوئی خان و مان خود را ویران
 کرده باشد و ذخیره برکت از آن خانه بزرگ نماند آنگاه همدین محل حکایت فرمود
 که وقتی در مسجد جامع بغداد مذکری بود مولانا عمار الدین بخاری گفتندی
 از حدرو صالح بود و تذکیر میکرد و این حکایت از وی شنیده ام فرمود که وقتی
 خدای عز و جل بر مومنین صلوات الله علیه صفت دوزخ میگرد فرمود آنکه
 یاموسی اندر دوزخ ماویه وادی آفریده ام و آن ماویه هفتصد دوزخ است
 از همه پر هول تر و تاریک تر و آتش آن هم تاریک و تیز تر و عذاب سخت تر است
 و مار و کژدم در آن بیشتر و سنگها گریستند و در آن دوزخ که هر روز آتش
 می تابند پس ای موسی یک قطره که از آن گریستند در دنیا افتد همه آبها
 دنیا خشک گردد از تیزی آن کوها فرویزد از شورش آن هفت طبق
 زمین بشکافد از گرمی آن پس ای موسی آن عذاب بدین سختی از برای
 رو کرده آفریده اند یکی از برای آن کسانکه ستیزه کاری کنند در نماز یعنی نگذارند
 و تویم از برای آن کسانکه سوگند در روزه خوردند بنام من آنگاه همدین محل فرمود
 که بزرگی بود او را خواجہ محمد اسلم طوسی گفتندی وقتی در کاری خود دست نشان

سوگند راست بر زبان زانند و این بحال سکون بود چون در عالم صحو آمد پرسید
 که من سوگند امروز خورده ام گفتند آری فرمود که چون امروز نفس من خیره شد
 که بدین سوگند راست خورده و فرما سوگند دیگر هم خورده خواهد شد چون عادت
 شد بعد قسم راند تا بر سخن نگویم خدمت خواجہ چهل سال بزیست بر میخ افروز
 سخن گفت کفارت آن یک سوگند راست که خورده بود بعد از آن دعا گوئی التماس
 نمود که اگر خدمت خواجہ را کار آمدی گفت اشاره کردی و با اشاره کار فرمود
 چون خواجہ این فوائد تمام کرد خلق و دعا گو روی بر زمین آورد و هر کسی با گشت
 خواجہ مشغول گشت الحمد لله علی ذلک مجلس چهارم روز و شنبه سعادت یاس
 حاصل شد آنروز شیخ شهاب الدین سهروردی و خواجہ اجل شیرازی شیخ سیف الدین
 باخرزی رحمه الله علیه از برای دیدن آمده بودند سخن در آن افتاده بود
 که صادق در محبت کیست بر لفظ مبارک راند که صادق در محبت کسی بود
 که چون بلای دوست باز گردد او بطوع رغبت آن بلاراقبول کند بعد از آن
 شیخ شهاب الدین سهروردی ره فرمود که صادق در محبت کسی بود که در عالم
 شوق و اشتیاق غالب باشد اگر صد هزار تیغ بر سر او زنند او را هیچ خبر نباشد
 بعد از آن خواجہ اجل شیرازی ره فرمود که صادق در دوستی مولی کسی بود
 که اگر او را ذره ذره کشند و بر سرکش سوزند و خاکستر کنند او در آن دم نزنند
 صادق باشد بعد از آن شیخ سیف الدین باخرزی فرمود که صادق در دوستی
 مولی کسی بود که همیشه او را ضربی برسد او در شایده دوست را فراموش
 نکند و هیچ اثر آن پیدا نشود آنگاه شیخ الاسلام خواجہ سعید الدین اوام الله
 تقواه فرمود این سخن پیش شیخ شهاب الدین نزدیکترست و سابق است زیرا که
 در آثار او بیان شده دیده ام که وقتی را بعه بصری و خواجہ حسن بصری و مالک و

وخواجہ شقیق بلخی رحمۃ اللہ علیہم ہر سہمہ در بصرہ یکجا نشسته بودند سخن و صفت
 محبت و معرفت ہر کسی سخن در دوستی می گفت همچنان خواجہ حسن بصری رہ
 گفت کہ صادق در دوستی مولی کسی بود کہ چون او را در دی و مختی رسد او
 در آن صبر کند را بچہ گفت ای خواجہ ازین بوی سنی می آید آنگاہ مالک دینار
 گفت کہ در دوستی مولی کسی صادق ست ہر بلای و جفای کہ از دوست بدین
 کس برسد او در آن رضا طلبی کند و بدان راضی باشد را بچہ فرمود کہ بہ ازین
 بایستہ بعد از ان خواجہ شقیق رہ فرمود کہ در دوستی مولی کسی صادق بود اگر
 او را ذرہ ذرہ گردانند بدان دم نزنند را بچہ فرمود کہ چون او را المی و جزئی برسد
 او در آن مشاہدہ و دوست فراموش نکند آنگاہ خواجہ فرمود کہ ما را نیز قرار است
 شیخ سیف الدین باخرزی رہ فرمود کہ سخن در صدق محبت ہمین ست آنگاہ مخزن
 در خندہ افتاد بر لفظ مبارک راند کہ در اصل خندہ قمقمہ کی کی از گنایان کبیرہ
 است در میان اہل سلوک ہمین خندہ قمقمہ ست آنگاہ فرمود اول باز کے
 خندہ قمقمہ ست اما در گورستان منع آمدہ است کہ آن جایگاہ عبرت ست
 نہ جای لہو و بازی نہ پیراچہ در خبر ست از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 ہر گاہ کہ کسی در گورستان بگذرد و مردگان گویند کہ ای غافل اگر تو بدانی کہ ترا
 چہ پیش ست گوشت و پوست بر اندام تو بریزد و بعد از ان بر لفظ مبارک
 راند و چہ درین محل این حکایت فرمود کہ وقتی در کرمان سن و شیخ او حد کہ یانی
 سہا فرمودیم پیری منتہی از حد پیش بزرگ و صاحب نعمت و مشغول آما مشغول
 کہ در ان بزرگ دیدم وقتی کسی را چندان مشغول ندیدم الغرض چون او را
 در یافتیم سلام کردم دیدم کہ ہمین روحی در ایشان مانده بود گوشت و پوست
 گوئی در ایشان نبود ان بزرگوار سخن نیز کتر سیگفت در خاطر گذرانیدم کہ این

بزرگ را بر سر کم که حال با چرا چسبست که چنین ضعیف و حقیران بزرگوار شده اند
 ضمیر روشن که در روی بود پیش ازین که ما میگویم او بر فورم کاشفه کرد که ای
 درویش روزی درویش با یاری در گورستان می گذشت نزدیک گور
 قرار گرفتیم چون نشستیم قضا را آن چیزی را بگویم گفت مرا خنده قهقهه آمد از آن گور
 آواز برآمد که ای غافل کسی را که این مقام پیش است و حرفیکه همچو ملک الموت
 سولس اوست و درین خاک مار و مور بود و او را با خنده چه کار بود همین که
 این شنیدم آهسته برخاستم دست یار بوسیدم او را و دایع کردم او جامی منت
 سن میادیم درین غار قرار گرفتیم چنانچه از هیبت این سخن در گذاریم و هر روز
 بر خویش می ریزیم و این یاد می کنیم و امروز مدت چهل سال است که از شرم این
 خنده قهقهه سوی آسمان ندیده ام و شرمندۀ ام که فردا این روی چگونه خواهد بود
 بعد از آن هم درین محل حکایت فرمود بزرگی بود که او را خواجۀ عطا سلمی گفتندی
 چهل سال او جانب آسمان ندید پرسیدند که چرا چندین می گویی گفت که از ترس
 گور و هیبت قیامت بعد از آن پرسیدند اینکه جانب آسمان نمی بینی از کجاست
 فرمود که از شرم گناه که بسیار کرده ام و در مجلسها خنده قهقهه زده ام ازین بزرگوار
 بالا نمی کنم و بسوی آسمان نمی بینم بعد از آن حکایت دیگر فرمود که خواجۀ فتح موصلی
 که یکی از بندگان طریقت بود هشت سال بگریست که گوشت و پوست از
 رخساره مبارک ایشان میرنجست انگاه بعد از نقل او در خواب دیدند
 گفتند خدا یتعالی باشما چه کرده است گفت بیا عرضید اما آن زمان که بالا بردند
 چون زیر عرش بروند سجده کردم اما لرزان و ترسان خطاب آمد که فتح چرا چندین
 بگریستی مرا غفار ندانستی سر بسجده نهادم و مناجات کردم اتی غفار سیدان
 اما از ترس ضغطه گور و هیبت قیامت و درشتی ملک الموت میگویی که در آن

تنگ آمد حال من چگونه خواهد بود بعد از آن فرمان شد که چون ازین برسی
باز کرد که از آن ترس ایمن گردانیدم و ترا بیا مرزیدم آنگاه فرمود که وقتی
در سیستان برابر خواجہ عثمان مارونی ره مسافر بودم در مقامی صومعه بود
در آن صومعه درویشی شیخ صدرالدین محمد احمد سیستانی گفتندی از حد
مشغول و بزرگ من چند روز ملازم صحبت او بودم هر که در صومعه ایشان
بیامدی محروم باز نگشتی در عالم غیب رفته چیزی بردستی اوادی و این
سخن بگفتی که این درویش را بدعا را ایمان یا دکنید من ایمان خود در گورستان
توانم برد کاری کرده باشم الغرض آن بزرگوار چون حکایت گور و هیبت گور
بشنیدی چنان بر خود بلرزیدی که برگ بید بلرز و از چشم خون روان شد
گوئی چون چشم آب است بعد از آن هفت شبانروز در عالم گریه بودی
اما بتاده و دو چشم در بهر او داشته است که ما را از گریه نمودن او گریه کشاد
که این چه مرد است و این چه بزرگ است بعد از آن چون از آن عالم فارغ
آندی بنشینستی روی سوی ما کردی و گفتی ای عزیزان کسی را که مرگ در پیش
است و حریفی همچو ملک الموت و روزی همچو روز قیامت پیش باشد او را با
خواب و قرار و خنده و خوشدلی چه کار بود و بکار دیگر مشغول شدن چگونه
خوش آید آنگاه فرمود که ای عزیزان اگر شمار از حال خفتگان زیر خاک که اسیر
مژ و مار اند و محبوس در زندان خاک اندا گرفته معلوم شود که برای شان
چه معامله میرود استاده بر خود بگذاختی و چون تنگ آب گویدی آنگاه فرمود که
عزیزان وقتی دعا گو در بصره بزرگی را دیدم از حد مشغول برابر او در گریه شانی
بودم و او صاحب کشف بود نزد یک گوری من و آن بزرگ نشسته بودم
که مرده آن گور را عذاب میکردند اما عذابی سخت آن بزرگ چون ساینه دید

نفره بزد و بیفتاد چون بدیدم جان داده بود ساعتی شد که بر خود چون نمک بگذاشت
آب شد و ناپیدا گشت از خوفیکه در آن بزرگ دیدم وقتی در هیچ آفریده ندیده
بودم و نشنیده بودم آنگاه فرمود آنچه بخنان بخود فروشدم که هر روز بر خود سیگارم
از بهیبت گوز با شما بعد از سی سال سخن گفته ام و این حکایت کرده ام پس ای
عزیزان این مقدار که مردم کمبسی مشغول گرد و پس در کار خود چرا نباشد زیرا چه
همه مقدار که مردم بخلق مشغول گردد از خدای عزوجل باز می ماند پس باز میگردد
و بنال زاده و در احله مشغول گردید که ماهمه آن پیش داریم که سلامت توانیم
گذشت این بگفت و در خربا پیش داشت بر دست من داد و خود بخاست
در گریه مشغول شد بعد از آن خواجدهای نامی بگریست پس ای درویش
بدان خدای که جان من بقبضه اوست از آن روز باز تا غایت امروز
و عا گوهرین است و از بهیبت مرگ و گور هر روز در گردنم و از ترس بر خود
می ریزم و زاده و در احله ندارم که بدان قوت از آن ترس بگذرم آنگاه فرمود
که از گناه کبیره است در گورستان طعام و آب خوردن بهوای نفس یعنی خدا
و قصد افسوس است ملعون و منافق آنگاه ملایم این معنی حکایت فرمود
که در روزی که امام یحیی ابوالخیر زندوسی ره نشسته و دیده ام از رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم من کل فی المقابر طعاما او شرابا فملعون و منافق یعنی هر که
بخورد در مقبره یا طعام و شراب پس او ملعون و منافق است بعد از آن
همد رین محل حکایت فرمود که وقتی خواجده حسن بصری ره در گورستان
میگذشت ظایفه مسلمانان را بدید که در گورستان بطعام و شراب مشغول
بودند نزدیک ایشان شد و گفت ای خواجگان شما منافقانند یا مسلمانان
این سخن ایشان را دشوار نمود و خواستند تا بد کنند خواجده فرمود من بهر آن میگویم

که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید هر که در گورستان
طعام و شراب خور و او منافق باشد زیرا که این مقام هیبت و عبرت است که سعاینه
می کنند و بعضی بهتر از شما درین خاک خفته اند و اسیر مور و مار و در زندان
محبوس مانده و گوشت و پوست ریزنده و جمال ایشان با خاک یکی شده شما
بر دست خود آنچنان عزیزان را بنجا که سپید شما را چگونه دل میشود که اینجا طعام
و آب بنخورید و بلبو و لعب مشغول میشوید چون خدمت خواجه این معنی بر ایشان
بگفت علی الفور جوانان ثابت شدند که باز گردیم شما بخشید بعبده خدمت خواجه
همدرین محل حکایت دیگر فرمود که در ریاضین نبشته دیده ام که وقتی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بر قومی گذشت که در خنده و لهو و لعب
مشغولند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم با ستاد و سلام گفت
ایشان در حال بنجاستند هر سه روی بر زمین آورده اند چون بندگان دست
پیش آورده با ستاد حکمی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بود و بر
منج حکم فرمود که ای برادران شما از مرگ ایمن شدید هر سه با اتفاق گفتند که خیر یا
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس فرمود چگونه در خنده و لهو و لعب جزان
غافل و ارشغول گشته اید نصیحت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
سلم چنان در ایشان اثر کرد که پیش بیچکس آن طایفه را در خنده ندید آنگاه
خدمت خواجه فرمود که مشایخ طبقات و اولیا صفات طریقت و امامان دین
خواجگان معرفت که از جمله دنیا و آنچه در دنیا است تبرا گردند سبب آنکه چندین
عقاب بپیت و حیرت پیش میدیدند آنگاه فرمود که در مرتبه سویم که آنرا نیز اعلی
سلوک گناه کبیره مینویسند آنست که هیچ گناه بزرگ تر از آن نیست که برادر سلامتی
را بی موعبی بیازارد چنانچه در نقص کلام الله سطور است که فرمان میشود و الله

یُؤَدُّونَ الْمُؤْمِنِينَ لَنُغْفِرَنَّ لَهُمْ سِوَ ذَلِكَ وَلَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ يُغْفِرْ لَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا
 رنجانیدن برادر مسلمان از گناه کبیره و رنجش رسول الله صلی الله علیه و
 آله و سلم و رنجش خدای عز و جل است بعد از آن خدمت خواجہ حکایت فرمود
 در وقتی ملکی بظلم و تعدی دست دراز کرده بندگان خدای را ملت و جبر پلاک
 میکرد و در عذاب میداشت بعد از آن بعد مدتی همان ملک ظالم را پیش در
 مسجد انگری در بغداد استاده دیدند سوی سروریش پراگنده و در خاک
 یکی شده و از آن فاضل قاعده تمام برگشته و خاکستر بر اندام انداخته و خراب
 و منقوص گشته است شخصی او را شناخت پرسید که تو همان ملکی که در کتب بر خلق
 ظلم و تعدی میکردی شرمندہ شده گفت که تو مرا از کجا شناختی و چه دانی
 گفت ترا آن روز بان نعمت و دولت دیده ام استاده بر خلق خدای نمی
 بخشیدی دست ظلم و تعدی دراز کرده بودی گفت آری در آنوقت بندها
 خدائی بمیوجبی می رنجانیدم وستم بر ایشان میکردم لاجرم سزای خود دیدم
 بعد از آن خدمت خواجہ حکایت فرمود که وقتی در بغداد بودم خدمت خواجہ
 در کنارہ و جلہ صومعه دیدم در آن صومعه بزرگی سکون داشت چون مردان
 صومعه کردم سلام گفتم جواب سلام باشاره باز داد و ہم باشاره فرمود که
 بنشین زمانی بنشستم روی سوی من کرد گفت ای درویش قریب پنجاه
 سال باشد که از خلق غرکت گرفته ام و اینجا سکون ساخته ام چنانچه شما یان
 مسافرت می کنید مرا نیز در عالم همین نوع مسافرت بودی در شهری رسیدم
 بزرگی از دنیا داران دیدم استاده از برای داد بستم خلق خدای را در رنجش
 میداشت و در آن غلو میکرد و من او را هیچ نگفتم و باز نداشتم و دیده و نادیده
 میکردم و میگذاشتم با قف غیب آواز داد که ای درویش چه شدی اگر برای حق

با آن دنیا دارسیگفتی که از حق تبریس و با خلق زیاده و مکن از سخن تو از آن ظلم
 بازماندی اما تبرسیدی از آن دنیا دار که لطفی میکند از آن باز خواهد ماند از
 آن روز باز که آواز غیب شنیدم از غایت شرسنگی سالها برآمد که درین
 صومعه مسکن ساخته ام و پای خویش ازین مقام بیرون نیاورده ام و درین
 اندیشه فرو شده ام اگر فردای قیاست ازین معامله بپرسند جواب چه گویم
 پس ای درویش از آن تاریخ باز قسم بر زبان راندم که پیش طریقی فرودم که
 چیزی نمیمتابدان فعل مقرون نگردم که فردای قیاست بگویند بیا گواهی بده
 بعد از آن چون نماز شام شد یک کاسه اشام و دو نان جوین و یک کوزه آب
 از هوا پیدا شد این بزرگ و دعا گو کجا افطار کرد چون روان شدم و وسیع
 از زیر صلا بیرون آوردم دعا گو داد دعا گو روی بر زمین آورد و بارگشت
 بعد از آن بر لفظ مبارک را ندکمرتبه چهارم در سلوک آنست که یکی از گناه
 کبیره همین است که چون مردم نام خدای عزوجل بشنود و یا از کلام الله بخواند
 پس باید که دل نرم شود و از هیبت خدا تعالی اعتقاد و در ایمان زیاده نشود
 و اگر عیاذ بالله در شنیدن ذکر خدا تعالی و خواندن کلام الله و لهامی شنوندگان
 نرم نگردد و اعتقاد و ایمان زیاده نشود بلکه در خنده و لهو و لعب مشغول شود
 پس یکی از گناه کبیره همین است چنانچه در کلام الله سطور است و فرمان میشود
 اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَرُفِعَ صَوْتُهُمْ قُلُوبُهُمْ وَآذَانُهُمْ يَسْمَعُونَ
 اِشْيَاءَ كَلَامٍ رَّحِيمٍ مَوْلَانِ امام زاهد در تفسیر خود مینویسد که معنی این آیه چنان باشد
 که مومن بحقیقت آن کسانی اند که چون نام خدا تعالی بشنوند و اعتقاد و ایمان
 ایشان زیاده گردد ایشان مومنند پس هر که ذکر خدا تعالی بشنود و خواند
 کلام الله هر که بخندد پس بحقیقت بداند که آواز منافق است انگاه همدین مجلس

که روزی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر قومی گذشت آن طایفه را دید
 ذکر خدا بیگویند مگر و خنده و لمو مشغولند و هیچ از ذکر و خواندن و گفتن
 ایشان نرم نمی شد پس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم با ستاد و گفت
 و هو طایف ثلاث منافقون یعنی این طایفه سویم منافقانند که در شنیدن کلام الله
 هیچ دل ایشان نرم نگردد و آنگاه حکایت فرمود که خواجه ابراهیم خواص ره بر جاتی
 گذشت ایشان از او آکران بودند شسته ذکر می گفتند همین که خواجه ابراهیم نام
 خدای عزوجل بشنید چنان ذوق در وی پیدا شد که خواجه ابراهیم در رقص شد
 هفت شبانه روز در رقص بهیوش بودی که خبر از خود داشتی هر بار که بهیوش باز
 آمدی نام خدای بر زبان راندی باز در عالم بهیوشی مستغرق شدی همین هفت
 شبانه روز برین سنوال بودی و چون بهیوش باز آمد تجدید وضو کردی و دو گانه
 نماز گذارد و سر بسجده نهاد و باز گفت یا الله سر بر نکرد جان بداد
 آنگاه خواجه چشم پر آب کرد و این بیت بر لفظ مبارک برانند عاشق بهیوش
 بهیوش بود و از یاب و محبت خویش بهیوش بود و فرا که بخش خلق حیران باشند
 نام تو درون سینه و گوش بود و بعد از آن خواجه حکایت فرمود که وقتی در خانقاه
 خواجه یوسف چشتی ره چند نفر در ویش صاحب جمال و نعمت در وایره حاضر بودند
 و عاگو نیز حاضر بود این بیت گویند گان می گفتند چنان در و عاگو و بدانی و ایشان
 در گرفت که هفت شبانه روز بهیوش بودند که خبر آن نداشتند و در رقص بودند
 هر بار که گویند گان می خواستند میتی دیگر بگویند همین بیت سیگو یا نیدیم از میان
 آن در ویشان و نفر چنان بخیر شدند که در زمین افتادند فرقه به فرقه ماند و آن
 در ویشان از میان ناپید شدند چون خواجه این فواید تمام کرد خلق باز گشت
 خواجه در تلاوت مشغول شد الحمد لله علی ذلک مجلسی قجیم روز و شنبه دولت پایبوست

حاصل شد شیخ جمال و شیخ علی سجری و شیخ محمد اود حشیتی و بزرگان دیگر بخدمت
 حاضر بودند شیخ درین بود که نگریستین در پنج چیز یکی از عبادت است و در مذہب
 اہل سلوک بعد از آن بر لفظ مبارک را اندک آن پنج چیز اول آنست که نگریستند
 در روی مادر و پدر فرزند انرا یکی از عبادت است زیرا چه در خبر است از رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر فرزندى در روی مادر و پدر بدوستى خداست
 بنگر و محب پذیرفته در نامہ اعمال او بنویسند و ہر زمانیکہ فرزندى در پاسے
 مادر و پدر بوسہ زند حق ثقاوت ہر سال در نامہ اعمال او بنویسند
 و او را بیا مازد بعد از آن ہدیہ بن محل بر لفظ مبارک را اند و قتی جوانی گناہ
 گاری و فساد کاری از جہان نقل کرد او را در خواب دیدند کہ میان حاجیان
 می خراید خلق را تعجب پیدا شد پرسیدند کہ این دولت از کجا یافتی کہ هیچ عمل نیکو
 نکردی گفت آری ہمچنان است اما مادری زائل داشتہ ام آن زمانکہ از خانہ
 بیرون آمدی سر و پای مادری آوردم مادر دعا کردی خدا یتعالی ترا
 بیا مازد و ثواب حج روزی کند حق تعالی دعای مادر ستجاب کرد و مرا بیا مازد
 و میان حاجیان در بہشت بجا میدہم بعد از آن ہم ملائم این معنی حکایت کرد
 کہ وقتی خواجہ بایزید را پرسیدند کہ این دولت از کجا یافتی فرمود کہ وقتیکہ
 کوہک بودم ہفت سالہ بمسجد میر فتح پیش او ستاد قرآن میخواندم درین آیت
 کہ فرمان میشود یا اَوْدٰ ثٰنِ اِحْسٰنًا از او ستاد معنی این آیت پرسیدم گفت
 درین آیت فرمان میشود کہ خدمت مادر و پدر بواجبی کنی چنانچہ خدمت من
 کہ پروردگار شما ہمین کہ از او ستاد این بشنیدم تجہت بدم پیش مادر آمدم
 سر و پای مادر آوردم کہ ای مادر من امروزہ ہمچنین شنیدم کہ خدا یتعالی
 چنین فرماید از خدا یتعالی بخواہ تا چنانچہ حق است ترا خدمت کنہ چون ایچہ خدا

پیش مادر و پدر کردم دلش بر من مسکین بسوخت و و گانه نماز بگذارد و دست
 من بگیرد و روی سوی قبله کرد مرا بخدای سپرد این دولت از ان یافتم که
 و عای مادر بود و ویم آنکه وقتی شبی از شبهای زمستان مادر من نیم شب بیدار
 کوزه پر آب کردم رکعت دست نهادم مادرم در خواب برفت من بیدار نکردم
 چنانچه آخر شب بیدار گشت مرا با کوزه استاده دید آن زمان که کوزه آب از بسنگ
 از غایت سربا پوست کف دست من با کوزه برآمد سروده بود شفقتی که در مادر
 ست سرم را در کنار گرفت و بوسه داد و گفت ای جان مادر بچ بروی و مرا
 دعا کرد که خدا یتعالی ترا بیا مژ و حق تعالی و عای مادر مستجاب کرد این همه دولت
 از و عای مادر یافتم بعد از ان فرمود که مرتبه و ویم آنست که نگرستین در مصحف
 یکی از عبادت ست زیر اچه در شرح اولیا نبشته دیده ام هر که در کلام الله نظر
 کند و یا بخواند خدا یتعالی بفرماید تا دو ثواب در نامه اعمال او بنویسند یکی ثواب
 بخواندن قرآن و یکی ثواب نگرستین و هر مرتبه که در کلام الله باشد حق تعالی
 بفرماید تا بعد و هر حرفی و ده یکی در نامه اعمال او بنویسند و ده بدی پاک گرداند
 بعد از ان دعا گوالتاس کرد که مصحف در لشکر و جای که بسفر روند برابر توان برد
 یا نه فرمود و را اول اسلام چند ان آشکارا نبود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 در سفر مصحف برابر بنی بروی و بگفتی که داند که چیزی خطائی شود و مصحف بردست
 کفار افتد اما در انچه اسلام وقتی که آشکارا شد مصحف را برابر بروی بعد از ان
 هم درین محل فرمود که سلطان محمود غزنوی انار الله برانه را بعد وفات بخواب
 دیدند پرسیدند که خدا یتعالی با توجه کرد گفت شبی از شبهای من در خانه یکی مهان
 بود و در طاقی مصحف بود با خود گفتم که مصحف اینجا ست من چگونه خیم باز گفتم که
 مصحف را ازین موضع بیرون فرستم باز در خاطر گذشت که برای آسایش خویش

مصحف را چگونه بیرون فرستم چون وقت نقل رسید نقل کردم مرا هم بدان
 مصحف بخشیدند بعد از آن بر لفظ مبارک راند هر که در مصحف نگردید بکرم خدا شایع
 روشنائی چشم او زیاده شود هیچ گهی آن چشم بدر دنیا و خشکی نپذیرد آنگاه
 همدرین محل حکایت فرمود که وقتی بزرگی بر سجاده نشست بود مصحف پیش بود
 نابینائی بیاد روی بر زمین آورد و التماس نمود که چندین تداوی کردم این چشمها
 من نیکو نشدند اکنون بر شما آمده ام تا این چشمهای من نیکو شوند فاتحه در وقت
 دارم آن بزرگ مستقبل قبله شده فاتحه خواند و مصحف که در پیش داشت بر دست
 گرفت و بر سر و چشم او مالید چشم او چون چراغ روشن گشت بعد از آن فرمود
 که در جامع الحکایت نبشته دیده ام که در روزگار پیشین جوانی فاسق بود که
 از فسق او مسلمانان را نفرت گرفته بود هر چند که او را مانع می شدند نمی شنید
 الغرض چون نقل کرد او را در خواب دیدند که تاجی بر سر و دواجی در کمر بسته
 و خرقه در بر پوشیده فرشتگان را فرمان شده است تا در بهشت برند از وی
 پرسیدند که تو مرد فاسق بودی این دولت از کجا یافتی فرمود که در دنیا یک
 خیرات در وجود من آمده است و این آن بود که جائی که مصحف را بدیدی بر نهادم
 آن جا در خصلت استاده شدم و با حرمت تمام در وی نظر میکردم حق تعالی جمله
 گناهان مرا بدین یک چیز عفو کرد و مراد بر کار مصحف کرد و بیا مزید و این درجه
 روزی کرد بعد از آن بر لفظ مبارک راند که سیدم مرتبه آنست اگر کسی در روز
 علما بنگرد حق تعالی فرشته بدان نظریا فرماید تا روز قیامت آن فرشته مرا و را
 آمرزش بخواند از خدای عز و جل بعد از آن فرمود هر که را دوستی علما و شایخ
 در دل بود خدا تعالی هزار ساله عبادت در نامه اعمال او نبشتن فرماید و اگر
 درین میان بمیرد حق تعالی درجه او چون درجه علما گرداند و مقام او علین باشد

انگاه فرمود که در فتاویٰ ظهیری نبشته دیده ام از رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم هر که در روی علمای بسیار بنگرد و با ایشان برود و بیاید و تا هفت روز ایشانرا
 خدمت کند حق تعالی گناه او را بتمام در گذارد و نیکی هفت هزار ساله در نامه اعمال
 او بنویسد که روز بروزه گذرانیده باشد و شب بقیام و این حکایت فرمود که
 مروی بود در ایام پیشین هر وقتیکه علمای ایشان را بدیدی روی از ایشان
 بگردانیدی و از حسد ایشان نتوانستی که به بند الغرض چون آنمرد نقل کرد و او را
 در گور فرو آوردند هر چند که روی بجانب قبله میکرد و در روی از جانب قبله
 میگشت جانب دیگر میشد خلق را تعجبی و حیرتی پیدا شد تا نفی آواز داد که ای
 مسلمانان خود را و انیم در آنچه رنج و آرید این مروی بود در دنیا از علماء و مشایخ
 مروی بگردانیدی پس هر که از علماء و مشایخ مروی بگرداند ما رحمت خویش از وی باز
 داریم و از سیان رانندگان بگردانم و فروای قیامت ویرا چون روی خرس
 بر انگیزم بعد از آن فرمود که مرتبه چهارم در خانه کعبه دیدن ست و یکی از عبادت
 است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که در خانه کعبه زاد ما الله شرفا و
 تعظیما دیده بر و یکی از عبادت باشد هر که جانب خانه کعبه زاد ما الله شرفا و تعظیما
 بنگرد و در نگرستین هزار ساله عبادت و ثواب حج و زیارت اعمال آنکس نبولیند
 و او را یکی از کرامت کنند بعد از آن فرمود که مرتبه پنجم خدمت کردن و در روی
 پیر خود نگرستین یکی از عبادت ست زیرا چه در معرفت المهدی نبشته دیده ام
 که خدمت شیخ عثمان مارونی ره فرماید هر که یک روز پیر خود را خدمت کند
 چنانچه حق خدمت حق تعالی او را در بهشت هزار کوشک از یک دانه
 مروارید بدهد و در هر کوشکی جوهر کرامت کند و فروای قیامت بحساب بهشت
 بر نهد و هزار ساله عبادت و زیارت اعمال او نبولیند بعد از آن فرمود که مرتبه ششم

باید که هر تبار از زبان پیر خود بشنود گوش و هوش وی بران متعلق بود و بهر تبار
 او را دی و جزان که خدمت پیر فرماید بگردانند و ستواترینجیست پیر حاضر باشد
 و خدمت کند و اگر متواتر میسر نشود کوشش نماید بعد از آن همدین محل حکایت
 فرمود که وقتی زاهدی بود و صد سال مر خدا پیر اعز و جل عبادت کرده بود و روز
 بیرونه گزرا نیدی و شب بقیام هیچ ساعتی و لحظه از طاعت خالی نبود و
 و که بروی بیامدنی چند و نفیست کردی و بر آندگان و دروندگان گفتی که
 و کلام الله مجید فرمان میشود و قوله تعالی مَا خَلَقْتُ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدَنِ
 یعنی ای بندگان خدای تعالی ما را و شما را بیا فرید برای عبادت از برای
 خوردن و آشامیدن و غافل بودن در کار عبادت پس ای مسلمانان ما را
 واجب است که در هیچ کاری دست نزنیم مگر در طاعت و عبادت خدا و تعالی
 الغرض چون این زاهد نقل کرد او را در خواب دیدند از وی سوال کردند که
 خدایت تعالی با تو چه کرد و گفت پیامرید گفتند بکدام عمل فرمود چندین عمل که کردم
 در روز و شب خود را بیدار داشتم و هیچ وقت خود را آسایش ندادم اینجا بخواه
 مجرب نبود الا سبب آمرزش من از خدمت کردن پیر خود فرمان آمد چون تو
 در خدمت کردن پیر تقصیر نکردی بخشیدم بعد از آن خواجہ ادام الله تقواه
 فرمود و چشم پر آب کرد که فدای قیامت است اسناد صدقا اولیا و مشایخ و صدق
 سبب شد گردانند گلیمها بر دوش ایشان بود چنانچه در هر گلیمی صد هزار ریشہ بود
 پس در آیند میدان و فرزندان ایشان در آن ریشہها گلیم در آورند و
 هر یکی ریشہ بگیرد و رها داده شود چون خلق از حشر قیامت فارغ شوند حق تعالی
 ایشان را قوت بخشد که نزدیک پل صراط بر فور برسند آن گلیم را آن درویشان
 و مردمان برگزینند از راه سی هزار ساله و آن عقاب قیامت بگذرانند خود را

برور بهشت استاده بیا بند زهره نباشد که سختی برسد چون خدمت خواجہ این
 فواید تمام کرد و در تلاوة مشغول شد خلق و دعا گو باز گشت اعمار الله علی ذلک
 مجلس ششم روز پنجشنبه دولت پایبوس حاصل شد سخن و قدرت خدا فی
 عز وجل افتاده بود شیخ برمان الدین چشتی و شیخ محمد صفائی و درویشان
 دیگر و در مسجد جامع بغداد و در خدمت خواجہ حاضر بودند بر لفظ مبارک رسانیده
 چیست که خدا تعالی بعلم و قدرت خود در عالم آفریده است اگر مردم در آن فرو
 شود و در ساعت از دست برود و دیوانه گردد و بعد از آن فرو رود که وقتی حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آن روی دیدن اصحاب گفت کرد خزان
 آمد که ما حکم کردیم تو در دنیا ایشان را به بیعتی مگر در آخرت آنها اگر نخواهی ایشان را
 در بین تو در آخرت بعد از آن فرمود که این کلمه ابائان جهان سپرد و غار است
 گفت فرو آورد و یاران بر اصحاب گفت سلام کردند حق تعالی ایشان را از درد
 گردانید و اب سلام باز داد و بعد از آن یاران دین رسول الله صلی الله علیه و آله
 و آله و سلم بر ایشان عرض کردند و ایشان قبول کردند و نگاه خواجہ باین
 فرمود که چه چیز است که در قدرت خدا تعالی نیست اما می باید دید و در زمانه
 او تقصیر نکنند تا هر چه خواهد آن شود و نگاه خواجہ چشم پراشاند و فرمود که وقتی
 خدمت خواجہ خود شیخ عثمان مارونی را حاضر بودم و جماعت بر ریششان
 نشسته بودند حکایت از مجاہد مقتدیان و فواید ایشان می گفتند و در میان
 پیری متحنی ضعیف و نحیف عصا بر دست گرفته بیا سلام کرد و اب سلام گفت
 شیخ عثمان مارونی برخاست بایشان تمام در سہلوی خود داد و آن پیر آغاز
 کرد و روزی سال ست پیری از من جدا مانده است از در و فراق او عالم
 بدین جای رسیده است و از حال حیات و ممات او خبر ندارم بخدست خواجہ

آمده ام فاتحه و اخلاص درخواست دارم برای آمدن پسر و سلاستی او همین که
شیخ عثمان ناردنی در این سخن بشنید سر در مراقبه کرد و دیری بود چون سر بر آورد
روی بسوی حاضران کرد که فاتحه و اخلاص بخوانیم برای آمدن پسر این پسر
جدا مانده را همین که خود و درویشان فاتحه و اخلاص تمام کردند فرمود که ای پسر
بر و بعد یک لحظه پسر خود را بر بیا ری چون پسر از زبان مبارک سخن بشنید سر
بر زمین آورد باز گشت هنوز در میان راه بود که آینده میاد و دست پیر گفت
گفت مبارک باد که پسر تو آمد پسر را خاطر خوش آمد در خانه پیر و پسر یکجا شدند
و ملاقات کردند پیر چشم ضعیف شده بود روشن گشت پای پس آن باز گشت
پسر را بخدمت خواجه آورد و پایوس کنانید خواجه آن پسر را پیش خود طلبید
کجا بودی گفت بر بنیه دریا بودم دیوان در زنجیر بند کرده بودند امروز بهر آن
مقام نشسته بودم درویشی هم به شایسته خدمت گویا که آن درویش خدمت
مخدوم ست در آمده در زنجیر دست دراز کرد گردن من بند گرفت و مرا نزد
خود بایستایند فرمود پای خود بر پای من نه من بر حکم اشاره آن درویش هم چنان
کردم فرمود که چشم پیش کن چون چشم پیش کردم خود را بر در خود ایستاده دیدم
همین که این سخن نگفتم و خواست که سخن دیگر گوید شیخ الاسلام انگشت مبارک
در دندان گرفت که مگوی آن پسر بدوید سر در قدم خواجه آورد که اینک مردان
خدای با این قدرت خود را پوشیده دارند آنگاه فرمود که انیسمه قدرت خدای
است غر و جل بعد از آن هم درین محل فرمود که در روایت کعب الاخبار آمده است
رضی الله عنه در آن فرشتش قدرت خدای غر و جل فرشته آمده ست بدان هیبت
و بزرگی که خدای داند پس نام آن فرشته نابیل ست الغرض آن فرشته در دست
و رانگیده است یکی سوی مغرب و دیگری سوی شرق و تسبیح میگوید که لا اله الا الله

محمد رسول الله و آن فرشته مومل است بر روشنائی روز بدان دست نگاه
 بیدار و دوستیکه بسوی مغرب است تاریکی شب بدان دست نگاه میدارد
 اگر آن فرشته روشنائی را از دست بگذارد همه عالم روشن گردد و هرگز شب نپاید
 و اگر تاریکی را از دست بگذارد همه عالم آسمان و زمین تاریک گردد و هرگز روز نگیرد
 و لوی معلق او نیخته اند و خطها سپید و سیاه اند و روی نبشته اند اومی بیند گاهی
 میفراید گاهی نقصان کند چون میفراید روشنائی روز زیاده گردد و چون نقصان
 کند تاریکی شب زیاده گردد از اینجا است که گاهی روز دراز بود و گاهی تاریکی شب
 کوتاه گردد و خواه این فواید تمام کرد چشم بر آب کرد و می نامی بگرست و در عالم
 سکر بود فرمود که درین راه مردان خدای باشند هر معامله که در عالم میکنند و در
 عجبی که از آن قدرت میباشد پیش نظر ایشان آن چیزها سعادته است و می بینند
 و پیش بندگان خدای عزوجل آن معامله باز میگویند بعد از آن هم درین محل
 فرمود فرشته دیگر فریده است بدان بزرگی و هیبت که یکدست در آسمان است
 با و نار ابدان دست نگاه میدارد و آن دست که جانب زمین است آنها بداند
 دست نگاه نمیدارد اگر آن فرشته از آن دست آنها بگذارد همه عالم غرق
 شوند و اگر از دست با و نماند و همه عالم زیر و زبر گردد و بعد از آن همه درین
 محل فرمود که حق سبحانه و تعالی کوه قاف را بیا فریده است بزرگی آن بگرد
 همه دنیا است و این دنیا و جمله چیزها در میان آن کوه است که هیچ تابد چنانکه در
 کلام الله فرمان میشود و القرآن المجید پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 این را تفسیر کرد و فرمود که حق سبحانه و تعالی فرشته دیگر آفریده است که
 بالای آن کوه نشسته است و تسبیح او همین است که میگوید لا اله الا الله محمد رسول الله
 و نام آن فرشته قمرائیل است و بدان کوه مومل است او گاهی دست میکشاید

و گاهی می بندد و در گهای زمین بر دست او دست هر گاه همیکه خدا تعالی خواهد که
 بر زمین تنگی پیدا کرد و آن فرشته را فرمان میشود تا برگ زمین در کشد چون برگها
 فراهم آید آنها و چشمنه ناشک شود و نبات بر نیاید و چون خواهد که فراخی و زمین
 فرستد آن فرشته را فرمان میشود تا برگ زمین بکشد و چون خواهد که خلق را از دنیا
 و قدرت خود بنماید آن فرشته را فرمان میدهد تا برگ زمین بچینش آورد آنرا از زیر
 گویند پس زمین بچیند تا آن زمان که فرمان شود و بعد از آن بعد ازین محل فرمود
 که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام خواجہ عثمان مارونی رحمہ و از شیخ سیف الدین
 باخرزی رحمہ که در اسرار العارفین ثبت شده دیده ام که خدا تعالی آن کوه را چهل
 جهان جز این جهان چهارچند بیا فریده است و هر جهانی از آن چهار صد قسمت
 است و هر قسمی چهارچند این دنیا و اندرین چهل جهان که اریس آن کوه است هیچ
 نیست و هرگز شب نشود و تاریکی نباشد مگر که نورست و زمین آن از زیرست
 و ساکنان آن همه فرشتگانند پس آن چهل جهان نه آدم و اندرون ابلیس و مہشت
 و نه دوزخ از آن روز باز که ایشانرا خدا تعالی آفریده است آن فرشتگان همه
 میگویند که لا اله الا الله محمد رسول الله و پس آن چهل حجابهاست و اریس آن
 دیگر حجابست که بزرگی و عظمت آن ندانند مگر خدای عزوجل بعد از آن فرمود که
 این کوه را بر سر گاو نهاده اند و بزرگی آن گاوسی هزار سال است و آن گاو
 ایستاده است و حمد و شنباسیگوید مگر خدای عزوجل بر او سر آن گاو در مشرق
 و دهم آن در مغرب است بعد از آن شیخ عثمان مارونی رحمہ قسم بر اندر آن فرمود که
 این حکایت از زبان شیخ بود و در حقیقتی شنیده ام خدمت ایشان سرور مراقبه
 کردند در رویشی بخدست ایشان حاضر بود و هر دو از درون آن خرقه ناپیدا شدند
 همان زمان باز در عالم موجود پیدا آمدند آن درویش سوگند خورد که من و تشیخ

سود و در چشتی هر دو نزدیک آن کوه بودیم و چهل جهان که خواجۀ نواید میفرمود
در غیب بود معاینه میکردیم که فراتجا و زنبود این شکافه سبب آن بود که درین
شکی پیدا شده بود و ایشان در وقت حکایت آنرا معاینه میکردند آنگاه شیخ از آنجا
خواجۀ معین الحق والدین ارام الله تقوا فرمود که در ویش را قوت باطن هم چنین
بیباید که هر شش نموده که در حکایت اولیا نقص دارد آنرا بدو معاینه کنند قوت
کرامت او را ملزم گردانند آنگاه هم درین محل فرمود حکایت احوال خود که وقتی
دعا گو جانم سهرقند سها فرمود نزدیک محلت امام ابواللیث سهرقندی بزرگ
سجده بنا کرده بود و انشعبدی استاد میگفت که محراب بدین سمت دارد
که سمت کعبه اینجاست و دعا گو آنجا استاد بود گفت که این طرف نیست آنطرف
است که دعا گوی گوید هر چند که دعا گو بگفت و انشعبد دعا گو بروفت کرد و گرد
و انشعبد بگرفتیم گفتیم بدان سمتی که میگویی کعبه است یا نه چون آن دانشمند بدین
معاینه کرد خانه کعبه را هم بدان سمت ندید که دعا گوی گفت بعد از آن همدین
محل فرمود و این حکایت کرد که حق سبحانه و تعالی ماری را میا فرید در آن روز
که دوزخ را میا فرید فرمان داد که ای مار امانتی بتو میدهم نگاهدار مار گفت
فرمان بردارم ندانم که دمان باز کن آن مار دمان باز کرد حق تعالی
فرشتگان را فرمان داد و دوزخ را اگر فتند در دمان آن مار بتماوند پس فرمان
آند که دمان بر بند دمان بر بست اکنون دوزخ در دمان آن مار بست در زیر
پتقم بین پس اگر دوزخ در دمان مار بودی جمله عالم بسوختی و هلاک شدی
بعد از آن بر لفظ بسیار که راند که چون روز قیامت بیاید حق سبحانه و تعالی
فرشتگان را فرمان دهد تا دوزخ را از دمان مار بیرون آرند و دوزخ را بنهار
سلسله باشد و در هر سلسله هزار فرشته آویزند و هر فرشته را بزرگی چندانی در

که حق سبحانه و تعالی اگر فرمان دهد جمله آفریدگان را یک لقمه کند انگاه و دوزخ
را بتابند چون یکدیگر بنهند جمله حشر قیامت پرود و گرد و انگاه خواه این فواید
تمام کرد و فرمود هر که خواهد از عقاب آن روز امین بود پس او طاعتی نکند که
نزدیک آن بهتر هیچ طاعتی نیست که کند این دعا گو عرض داشت کرد که آن
طاعت کدام است فرمود در ماندگان را فریاد رسیدن و حاجت بیجا گران
روا کردن و گرسنگان را سیر کردن و اندین که هیچ عملی بهتر ازین عمل نزدیک
خدا تعالی نیست همین که خواه این فواید تمام کرد و خلق و دعا گو باز گشت
الحمد لله علی ذلک مجلس مقتم روز چهارشنبه دولت پایموس میسر گشت چند
نفر حاجی از خانه کعبه زادیا الله شرفا و تعظیما آمده بودند سخن در فاشه افتاد
بر لفظ مبارک ماند که در آثار شایع طبقات نبشته دیده ام که فاشه را از
برای برآدن حاجات بسیار باید خواند در نخست از رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه و آله و سلم هر گرامی و یا کاری مشکل پیش آید فاشه الکتاب برین طریق
بخواند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله یعنی میم رحیم را و لام الحمد او خال کند
وقت آمین سه بار آمین بگوید حق سبحانه و تعالی آن مهم را بکفایت رساند
بعد از آن هم درین محل فرمود که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
نشسته بودند یا ران گرد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بودند
بر لفظ مبارک ماند که حق سبحانه و تعالی بجای من بسیار که استه از رانی داشت
چنانکه پیش از من بر هیچ پیغمبری نبود انگاه فرمود که من نشسته بودم که منبر جبریل
عزم میاید و گفت یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمان میشود نزدیک تو کتابی
فرستاده ام و در آن کتاب سورتی فرستاده ام اگر آن سورت در تورات
بودی یا چکس از امت موسی ع جمود نگشته و اگر این سوره در انجیل بودی

هیچکس از استعیسی تر نشدی و اگر این سوره در زبور بودی هیچکس
 از انبت و ادوئش نگشتی و این سوره در فرقان از ان فرستادم تا بکیت این
 سوره ایشان توان خدا تعالی سطر باشند تا روز قیامت از عذاب و دوزخ
 و مهول آن بریدند از برکت خواندن و مطالعه کردن این سوره ای محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم بدان خدائی که ترا بر استی بخلق فرستاده اگر در یابای روی
 زمین بداد گرد و در درختان عالم قلم گردند و هفت آسمان و هفت زمین گذرند
 گرد و از ابتدا در عالم انقراض فضل این سوره نبشته نشود و بعد از آن خواه
 ادام الله بقاوه بر لفظ مبارک راند که سوره فاتحه جمله در دمار و بیمار بسیار
 شفاست هر بیماری که هیچ علاج نیکو نشود این سوره میان سنت و فریضه نماز
 بباد و بسم الله چهل و یکبار بخواند و بر روی بد مدح تعالی او را شفا بدهد و صحت
 بخشد از برکت این سوره بعد از آن همدین محل فرمود که در حدیث است
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الفاتحه شفا کل دار یعنی سوره فاتحه شفا
 هر چه در دمار افتد از آن همدین معنی فرمود و وقتی نارون رشید نور الله مرقد را
 زحمتی صعب بود مدت دو سال بیشتر بود چون از علاج درماند وزیر را بخدمت خواهم
 فضیل عیاض ره فرستاد که از دست زحمت من بجان رسیده ام و هر علاجیکه کردم
 مرا صحت نشد الغرض چون وقت در آمده بود خواه فضیل عیاض ره بر فور بر خاست
 بخد مت نارون رشید میامد دست مبارک خود بر نارون رشید فرو آورد و سوره
 فاتحه چهل و یکبار بخواند و بر روی بد میامد هنوز نیکو ندیده بود که از آن زحمت صحت یافت
 آنگاه همدین محل فرمود که وقتی امیر المومنین علی رض بر سر بیماری رسید فاتحه بخواند
 بدید در زمان صحت یافت مبروی دیگر بعیاوت او آمده بود پرسید که چگونه شفا را
 صحت شد گفت امیر المومنین علی رض میامد همین سوره فاتحه خواند مرا صحت شد هنوز

سخن نگفته بود آن مرد از رحمت شد و همدان رحمت ببرد و از سبب بد اعتقادی او
 و که مردم را هر کاری که باشد صدق میباید و عقیده نیک میباید اگر دست بی فاتحه فرود
 آورد همه صحت شود و خاصه سوره فاتحه که جللی در بر دارد اشفاست بعد از آن بلفظ مبارک
 را اند که در تفسیر آمده است که خدا تعالی همه سوره را یک نام خواند و سوره فاتحه را
 هفت نام خواند اول فاتحه الکتاب دوم سبع المثانی سوم ام الکتاب چهارم ام القرآن
 پنجم سوره مغفرت ششم سوره رحمت هفتم سوره الثانیه و همدین سوره هفت صحت
 نیست و نیامده است اول حرف ث زیرا چه اول حروف ثبوست خواننده الحمد را
 با ثبوت کاری نیست دوم حرف جیم نیست که جیم از جنم است خواننده الحمد را با جنم
 کاری نیست سوم حرف زری نیست که زری از زرقوم است خواننده الحمد را با
 زرقوم کاری نیست چهارم شش نیست که شش از شقاوت است خواننده الحمد را با
 شقاوت کاری نیست پنجم حرف ظ نیست که ظ از ظلمت است خواننده الحمد را با
 تاریکی کاری نیست ششم فار نیست که فار از فراق است خواننده الحمد را با فراق
 کاری نیست هفتم خ نیست که خ از خواری است خواننده الحمد را با خواری کاری
 نیست و درین سوره هفت آیه است امام ناصریتی در مینویسد که درین سوره
 هفت آیه است و درین هفت اندام آفریده اند هر ان بنده که این هفت آیه است
 بخواند حق سبحانه و تعالی هر اندامی را از هفت دوزخ نگاهدارد و آنگاه همدین عمل
 فرمود که مشایخ طایقات و اهل سلوک می نویسند که حق تعالی درین سوره صد و بیست
 و چهار حرف فرمود و یک کلمه بیست و چهار هزار پیغام شد پس بعد و هر حرفی که
 درین سوره است ثواب یک کلمه بیست و چهار هزار پیغامبران است که شادی
 بداند از بרכת الحمد آنگاه این تمثیل کرد که الحمد بیست حرف است حق تعالی بیست و پنج وقت
 نماز فرمود و در شبان روزی هر ان بنده که این بیست و پنج حرف بخواند هر نقصی نقصانی

که درین پنج نماز کرده باشد خدا تعالی از ان بنده پذیرد و نگاه فرمود که لئذ سه حرف
 است سه و پنج ضم کنی هشت گرد و خدا تعالی هشت و در بهشت بروی کشاوت
 گرداند و هر دوی که خواهد و در رب العالمین ده حرف است ده را با هشت
 ضم کنی هزده باشد حق سبحانه و تعالی هزده هزار عالم میا فریده است هرا بنده
 که هزده حرف را بخواند بعد هر حرفی که درین هزده هزار عالم است ثواب یابد
 از حسن شش حرف است شش حرف را با هزده ضم کنی بیست و چهار باشد حق تعالی
 در شب و روز بیست و چهار ساعت میا فریده است هرا بنده که این بیست و
 چهار حرف را بخواند از گناهان هم چنان بیرون آید گوی که امروز از مادر زاده
 شده است از حیم شش حرف است شش را با بیست و چهار ضم کنی سی باشد حق
 سبحانه و تعالی پل صراط را سی هزار ساله راه میا فرید پس هرا بنده که این سی
 حرف بخواند از سی هزار سال بگذرد و چنانچه برق بگذرد و مالک یوم الدین بخازده
 حرف است دوازده را با شش ضم کنی چهل و دو باشد حق سبحانه و تعالی هر سالی
 دوازده ماه آفریده است هرا بنده که این دوازده حرف را بخواند هر گز نای
 که درین دوازده ماه کرده باشد حق تعالی از گناه وی در گذرد و ایاک لغبت
 حرف است هشت با چهل و دو ضم کنی پنجاه باشد حق سبحانه و تعالی روز قیامت
 را که بمقابل پنجاه هزار سال باشد بگرد پس هرا بنده که این پنجاه حرف را
 بخواند حق تعالی بر آن بنده چنین معامله کند که با صدیقان خدای کرده باشد
 و ایاک مستعین یا زده حرف است یا زده را با پنجاه ضم کنی شصت و یک
 باشد حق سبحانه و تعالی در دنیا و در آسمان شصت و یک و یا آفریده است
 هرا بنده که این شصت و یک حرف را بخواند بعد هر قطره که از ان دریابد
 آن مقدار نیکی در نامه اعمال او بنویسند و همان مقدار بدی از نامه اعمال وی محو

بنا الصراط المستقیم نوزده حرف است نوزده را با شصت و یک نم کنی هشتاد و یک
 بهر که در دنیا خمر خور و هشتاد و نه بپایان بروی واجب آید پس هر آن بنده که این
 هشتاد حرف بخواند حق سبحانه و تعالی از هشتاد و نه بپایان ساقط گرداند انعمت علیهم
 غیر المغضوب علیهم و الا الضالین این چهل و چهار حرف است چهل و چهار را با هشتاد و یک
 نم کنی صد و بیست و چهار حرف باشد حق سبحانه و تعالی صد و بیست و چهار نیز از
 پیغام بر خلق فرستاده است هر آن بنده که این صد و بیست و چهار حرف بخواند
 ثواب صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بدو میامرز و بعد از آن همدرین محل فرمود
 که وقتی برابر شیخ عثمان یارونی ره در سفری بودم در کناره و جله رسیدم اینجا
 گشتی نبود که بگذریم و ما به تعجیل میرفتیم خواجہ فرمود که چشم پیش کن چون چشم پیش
 کردم خود را و شیخ را در کمر او و جله ایستاده دیدم و عاگویی بخیر است عرض داشت
 کرد که چون گذشتیم فرمود که پنج بار فاتحه الکتاب خواندم پای و آب نهادم بگذشتیم
 پس هر که فاتحه الکتاب بصدق بخواند برای حاجت و مهم را اگر آن مهم و حاجت
 روا نشود و چنگ او بدامن من باشد چون خواجہ این فرمود تمام کرد و مشغول شد خلق
 و عاگو باز گشت الحمد لله علی ذلک مجلس ششم روز پنجمین دولت پایموب حاصل
 شد سخن در او را و تسبیح افتاده بود بر لفظ مبارک را ندیدم که در و بر خود و وظیفه
 کند باید که هر روز بخواند و اگر هر روز نتواند شب بخواند البته همه حال و وظیفه که
 کرده باشند آن را بخواند بعد از آن در کار دیگر شود زیرا چه در حدیث است قال نبی
 صلی الله علیه و آله و سلم تارک المور و ملعون یعنی ترک گیرنده و ملعون است
 بعد از آن همدرین محل فرمود که وقتی مولانا رضی الدین ره از اسب خطا کرد
 پای بشکست همین که در خانه آمد اندیشید که این از کجاست باشد که بعد از فرض
 بامداد سوره یس و وظیفه بود در آن روز و وظیفه از وی فوت شده بود آنگاه ملائم

این حکایت فرمود که بزرگی بود از بزرگان دین خواجه عبداللہ مبارک رہ گفته
 وقتی از خدمت ایشان وظیفہ فوت شد همان زمان ماتحت غیب آواز داد
 ای عبداللہ عہدی کہ با ما کردی مگر فراموش شد وظیفہ کہ بود آنرا نتواند
 فرمود انبیا و اولیا و شایخ و مردان را کہ وظیفہ باشد آن را می خوانند و ہر چہ
 از پیران خود شنیدہ اند آن را انجام میرسانند بعد از آن فرمود او را دیکہ از
 خواجهگان ما آمدہ است می خوانیم و شمار این سیکویم تا وظیفہ فوت نکنید بعد از آن
 فرمود کہ چون مردم از خواب بیدار شود از پہلوی راست بر خیزد و بگوید بسم اللہ
 الرحمن الرحیم نگاہ باید کہ وضو کند چنانکہ شرط وضوست بعدہ دو گانہ نماز بگذارد
 بر سر صلا نشیند چندانکہ آیتہ از سورۃ البقرہ بخواند و مقتدا آیتہ از سورۃ انعام بخواند
 و این ذکر صد بار بگوید لا اہ الا اللہ محمد رسول اللہ نگاہ سنت نماز بدارد و بگذارد
 بخواند در رکعت اول فاتحہ و الم نشرح و در رکعت دوم فاتحہ و الم تر کیف بعد از آن
 فرمود صد بار بگوید سبحان اللہ مجدہ سبحان اللہ العظیم و مجدہ استغفر اللہ من کل
 ذنب و اتوب الیہ نگاہ فرمود کہ چون نماز بدارد بگذارد مستقبل قبلہ نشیند
 و ہ بار بگوید لا اہ الا اللہ و مجدہ لا شریک لہ الملک و لا المحدثی و میت و ہوجی
 لا میت ابد و الجلال و الاکرام میدہ الخیر و ہوجی کل شی قدیر بعد از آن صد بار
 بگوید اشہدان محمد عہدہ و رسولہ نگاہ سہ بار بگوید اللہم علی محمد افضل الملک
 و تعاقب العصران و تکرر الحمد یان و متعجب الفقدان القہر ان بلغ علی روح محمد
 من التخییر و السلام و سہ بار بگوید یا عزیز یا غفور نگاہ سہ بار بگوید سبحان اللہ
 و الحمد للہ و لا اہ الا اللہ و اللہ اکبر و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و سہ بار
 بگوید استغفر اللہ من کل ذنب و اتوب الیہ بعد از آن بگوید سبحان اللہ مجدہ
 سبحان العظیم و مجدہ استغفر اللہ الذی لا اہ الا ہوا لہ القیوم غفار الذنوب

استار العیوب علام الغیوب کشاف الکروب مقطب القلوب و اتوب الیه بعد
 از ان سه بار بگوید یا حی یا قیوم یا حنان یا منان یا دیان یا سبحان یا سلطان
 یا غفران یا ذا الجلال و الاکرام بر جنتک یا ارحم الراحمین بعد از ان سه بار بگوید
 لا حول و لا قوة الا بالله العظیم یا قدیم یا دایم یا حی یا قیوم یا احد یا صمد یا حلیم یا عظیم
 یا علی یا نور یا فرد یا و تر یا باقی یا حی یا قیوم یا حی اقض حاجتی بحق محمد و آله جمیعین
 بعد از ان خود و نه نام بار تعالی بخواند بعده خود و نه نام پنجاه مرتبه صلی الله علیه و آله
 و سلم بخواند انیست بسم الله الرحمن الرحیم محمد احمد حامد محمود قاسم عاقب خاتم
 حاشی می نامی داعی سراج منیر بشیر نظیر نادوی سهدی سوال از حق تعالی پس منزل بدر
 صفی خلیل کریم حبیب مجید مصطفی مرتضی مختار ناصر قائم حافظ شهید عادل حکیم
 نور مجتبیان بریان مؤمن مطیع مذکور اعط و اهدا من صادق صادق صاحب
 مکی مدنی بطبی عربی ناشی قرشی مضری انجی عزیز جریس رؤف عظیم طیب طاهر
 سطر فصیح سید شفی امام باقر حق حسین اول اخر ظاهر باطن رحمة شفیع محرم امن
 می طیم شهید قریب نبیب ولی عبد الله محمد کرامت الله و محمد آتیه الله و سلم
 تسلیا آتیه اکثر ابر جنتک یا ارحم الراحمین بعد از ان سه بار این و ر و و بخواند
 اللهم صل علی محمد حتی لا یبقی من الصلوة شیء و علی ارحم علی محمد حتی لا یبقی من الرحمة شیء و
 بارک علی محمد حتی لا یبقی من البرکات شیء بعد از ان یکبار آیه الکرسی بخواند الله لا اله الا هو
 الحی القيوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من شیء الذی
 یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما
 شاء و سبغ کرسیه السموات و الارض و لا یؤوده حفظهما و هو العلی العظیم بعد از ان
 سه بار بگوید قل اللهم مالک الملك توئی الملك من تشاء و ترتزع الملك فمن
 تشاء و تذل من تشاء و سیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر بعد از ان

این دعا را هر روز بخواند و هر روز صد مرتبه بخواند و هر روز صد مرتبه بخواند و هر روز صد مرتبه بخواند

سبحه بارنجوان قل هو الله احد بعد ازان هفت بار بگويد فان قولوا نفل حب
 لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم انگاه سبه بارنجوان در بنالاه
 طاقه لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت سميع عليم فانظرنا على القوم الكافر
 برحمتك يا ارحم الراحمين بعد ازان سبه بارنجوان اللهم اغفر لي ولوالدي ولجميع
 المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات الاحياء منهم والاموات برحمتك
 يا ارحم الراحمين بعد ازان سبه بارنجوان سبحان الاول المبدئ سبحان الباقي
 البعيد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد انگاه سبه بارنجوان تدوان الله
 على كل شئ قدير وان الله قد احاط بكل شئ عدوا انگاه سبه بار بگويد توبه عند الظلم
 ظليل ولا يملك لنفسه نفعا ولا ضررا ولا موتا ولا حيوة ولا نشور بعد ازان سبه
 بار بگويد اللهم يا حي يا قيوم يا الله يا اله الا انت اسالك ان تحيي قلبي بمويعه منك
 ابد يا الله يا الله بعد ازان سبه بار بگويد يا سبب الاسباب يا فتاح الابواب
 يا منقلب القلوب والابصار يا دليل المتوكلين يا غياث المستغيثين اغثنى بركاتك
 عليك يا رب وفوضت امرى اليك يا رب لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
 ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن بحق اياك نعبد وياك نستعين بعد ازان يكبار
 بگويد اللهم اني اسالك يا من يملك حوائج السائلين ويعلم ضمير الصائمين فان لك
 من كل سئله منك سمعا حاضرا جوابا عتيدا وان من كل صائت علمانا طقا
 فاعطنا سو اعيدك الصادقة واياك الشاملة ورحمتك الواسعة ونعمتك
 السابغة انظر الى منظره برحمتك يا ارحم الراحمين بعد ازان يكبار بگويد يا حي
 يا منان يا ديان يا بيمان يا سبحان يا غفران يا ذا الجلال والاكرام انگاه سبه
 بار بگويد اللهم صلح الله محمد اللهم ارحم الله محمد اللهم فرج عن امة محمد بعد ازان
 سبه بار بگويد اللهم اني اسالك يا اسالك الاعظم ان تعطيني ما اسالك بفضلك وكرامك

يا ارحم الراحمين الحمد لله الذي في السموات عرشه والحمد لله الذي في القبور
ضحاكوه وامره والحمد لله الذي في البر والبحر سبيله والحمد لله الذي لا ملأ ولا يملأ اليه
رب لا تذرني فردا وانت خير الوارثين بعد ازان شه بار بگويد سبحان الله ملأ
الميزان وننتهي العلم وزنة العرش وبلغ الرضا ولا اله الا الله على الميزان وننتهي العلم
وزنة العرش وبلغ الرضا برحمتك يا ارحم الراحمين انگاه يكبار بگويد رضيت
بالله يا كبريا ومجدا نبييا وبالا سلام ديننا وبالقران امانا وبالعبية قبله وبالمؤمنين اخوانا
انگاه شه بار بگويد بسم الله خير الاسماء بسم الله رب الارض والسماء بسم الله الذي
لا يفرسح اسمه شئ في الارض ولا في السماء وهو السميع العليم بعد ازان چند بار
بگويد اللهم اجزنا من النار يا مجيد بعد ازان ده بار بگويد نه بار لا اله الا الله وهم بار
محمد رسول الله بعد ازان يكبار بگويد واشهد ان الجنة حق والنار حق والميزان
حق والموت حق والسؤال حق والصراط حق والشفاعة حق وكرامة الاولياء
حق ومعجزة الانبياء حق في الدار الدنيا وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله
يبعث من في القبور انگاه دست بالا كنداين دعا بخواند اللهم زد نورنا وزد
حضورنا وزد سفرتنا وزد طاعتنا وزد نعمتنا وزد محبتنا وزد عشقنا وزد تقربنا
برحمتك يا ارحم الراحمين بعد ازان مبعثات عشره وسوره يس بخواند بعد ازان
سورة المالك بعد ازان سوره المجهه بخواند بعد چون آفتاب بلند بر آيد نماز آخر
بگذارد ده ركعت پنج سلام نيت همين است در ركعت اول فاتحه يكبار و اذا
زلزلت الارض زلزله ايكبار و در ركعت دويم فاتحه يكبار و انا اعطينا يكبار بعد
ازان ده بار درود و در وقت بعد در تلاوة قرآن مشغول شو و تا صلوة چاشت
بعد ازان فرمود كه صلوة چاشت بگذارد و وازده ركعت بخش سلام در هر
ركعتي فاتحه يكبار و سوره الضحى يكبار چون سلام دهد حمد يكبار سبحان الله يا ارحم

بگوید و صد بار در روز و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستند بقره در
 قرآن مشغول شود تا آن زمان که استوار و رنگ بگذارد و البته با ممتنع خضر
 شود و هر سه سوره آخرین بخواند از الم تر کیف تا قل اعوذ برب الناس و چون
 سلام بدیده و بار در روز و بر فرستند بقره سوره نوح بخواند مشغول شود تا آنگاه که
 نماز دیگر شود بقره از ان صد بار بگوید لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظيم بقره
 سوره فتح بخواند بقره سوره المکنه پنج بار بخواند بقره سوره عم یسألون و سوره
 و النازعات بخواند حق تعالی او را در گور نگذارد و آنگاه در ذکر مشغول شود و شرح
 مشایخ نبشته دیده ام هر که سوره و النازعات بخواند حق تعالی او را در گور نگذارد
 بقره نماز شام بگذارد و بقره از سنت دو رکعت نماز حفظ ایمان بگذارد و در رکعت اول
 بعد فاتحه اخلاص سه بار و قل اعوذ برب الفلق یکبار و در رکعت دومیم فاتحه یکبار
 اخلاص سه بار و قل اعوذ برب الناس یکبار بعد از فروع سه سجده نهد و بگوید
 یا حی یا قیوم بتثنی علی الایمان بقره از ان صلوة الا و این بگذارد و آنرا دو رکعت
 شش رکعت بیسلامه اند در رکعت اول بعد فاتحه اذان و اذان الارض در رکعت دومیم بعد
 فاتحه المسلم الشاکر و در رکعت سومیم بعد فاتحه سوره الواقعة بخواند تا آن زمان
 مشغول باشد که نماز خفتن در آید و او کند و این دعا بخواند اللهم اعنی ذکرک و
 شاکرک و حسن عبادتک بعد از ان نماز خفتن چهار رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول
 بعد فاتحه آیه الکرسی سه بار و در هر سه رکعت هر سه قل بخواند بعد سلام حاجت خواهد
 روا شود بقره چهار رکعت نماز صلوة السعادت بگذارد و در هر رکعت بعد فاتحه انا انزلنا
 سه بار و اخلاص پانزده بار چون از نماز فارغ شود سه سجده نهد سه بار بگوید یا
 حی یا قیوم بتثنی علی الایمان بقره از ان چون بتثنی این دعا بخواند اللهم انی
 اسئلك برکة فی العمر و صحة فی البدن و راحة فی الحیث و وسعة فی الرزق و زیادة

العلم وبتنا علی الایمان بعد از آن شب راسته قسم کند اول پاس شب و نماز
 مشغول باشد و نیم پاس شب نماز تسبیح بگذارد که بر رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم فریضه بود و بر او واجب است بچهار سلام بگذارد و هر چه داند از قرآن
 بخواند آنگاه بکز مانی در خواب رود و بعد از برخیز و تجدید وضو کند تا صبح کاذب مشغول
 بود و در غیر است که بزرگی را نماز تسبیح فوت شده بود و از اسب خطا کرد یا بی شکست
 این بزرگ گرد خود برآید که از کجا بود تا قف آواز داد که نماز تسبیح فوت شد همین بار
 آورد که پایش شکست بعد از آن مشغول شود تا وقت صبح کاذب چنانچه بالا گفته شد
 است همچنان باز از سر گرد آید اما میباید که زوره بنجا و زن کند بر سنت شایخ خود رفته
 باشد الحمد لله علی ذلک مجلس ششم دولت پادشاه سیوسه گشت شیخ او حد کرمانی
 و شیخ واحد برهان غزنوی و خواجہ سلیمان عبدالرحمن و چند نفر درویشان دیگر گشت
 خواجہ حاضر بودند سخن در سلوک می رفت بعد از آن بر لفظ مبارک را ندک سلوک
 را بعضی مشایخ صد مرتبه نهاده اند از آن هفتادم مرتبه کشف کرامت است پس هر که
 درین خانه هفتادم خود را کشف نکند بر مرتبه هشتاد و سه کی برسد پس رفته راه
 را میباید که خود را با آن زمان کشف نکند او در هر صد مرتبه مرتبه بعد از آن
 فرمود که خداوندان خواجگان چیست یعنی از آن پانزده مرتبه در سلوک نهاده اند
 از آن پنجم مرتبه کشف و کرامت است پس خواجگان ما میگویند که مردم خود را
 درین مرتبه کشف و کرامت نگردانند چون در هر پانزده مرتبه برسد آنگاه خود را
 کشف و کرامت کند آنگاه کامل بود بعد از آن همدین محل فرمود که در سلوک
 آمده است که وقتی خواجہ بنفید بغدادی ره را بر رسیدند که شهادت و یدار چرخ خواجہ
 و اگر خواجہ بنفید فرمود یک چیز نخواهم و آن چیز آنست که موسی صلووات الله
 علیه بنخواست آن دولت بدو روزی نشد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بی خواست

روزی باشد پس بنده را با خواست چه کار اگر لایق و اهل آن شده ام
خود حجاب بر خواهند گرفت تجلی خواهد شد پس چه حاجت است که خواست
بعد از این سخن در عشق افتاد بر لفظ مبارک راند که دل عاشق آتش گردد
باشد پس هر چه در و فرو آید آن را بسوزد و ناچیز گرداند زیرا چه هیچ آتشی
بالا تر از آتش محبت نیست بعد از آن فرمود که وقتی خواهی بایزید مستطای
در مقام قرب شد تا نف آواز داد که ای بایزید فرور خواست تو و بخشش
ماست بخواه هر چه می طلبی تا مطلب ترا بدهم خواه سر بسجده نهاد و گفت بنده
را با خواست چه کار کردی و بخششی که از باد شاه شود بنده بدان راضی است
آواز میراند که ای بایزید آخرت نبود آدم گفت آتشی آن زندان خانه و دستا
است باز آواز داد که ای بایزید بهشت و دوزخ و عرش و کرسی هر چه ملک
ماست هم نبود آدم گفت خیر ندا بر آید که بطلب مقصود تو میست تا بتو بدهم گفت
آتشی تو سیدانی که مقصود من چیست تا نف آواز داد که ای بایزید تو باری طلبی
اگر تا بطلبم تو چه کنی همین که آواز بر آمد خواه سو گند خور که بغر جلال تو اگر مرا
بطلبی فروای قیامت و در میان حشر و آیم و پیش آتش دوزخ بایستم بیک آه
جلگ آتش دوزخ را فرو برم و آن را ناچیز گردانم زیرا چه پیش آتش محبت آتش
دوزخ هیچ تابش ندارد چون بایزید این سو گند بر زبان راند تا نف آواز داد
که ای بایزید یافتی آنچه مطلوب داشتی بعد از آن همدین محل فرمود که رابعه
بصری ره شبی از شبهای آن شوق اشتیاق عشق فریاد میکرد و الحریق الحریق
خلق بصره آن فریاد بشنیدند بیرون آمدند تا آتش را اطفا کنند و اصلی در میان
ایشان بود و گفت و میانشان چه نادانی است که آتش رابعه را اطفا کردند آمده
هنگام آتش محبت دارد و در سینه او شوق و دوست مسکن گرفته است چون طاقت

آورد فریاد میکند که الحریق الحریق و این آتش عشق کشته نگردد مگر بوجاهل و
 گناه همدین محل فرمود که منصور صلاح ره را پرسیدند که کمالت در عشق دوست
 چه چیز است فرمود که چون معشوق بساط سیاست بگسترده باشد پس عاشق را
 بر سر سیاست بدارند و ذره از آن قاعده خود تجاوز نکنند و در رضای معشوق
 کمر میبندند و بمشاهده او مستغرق چنان فرو شود که از بستن و کشتن ایشان
 خبر نباشد و نگاه خوابه معین الدین ادا مالت تقوا چشم پر آب کرد و این بیت
 بر لفظ مبارک راند و خوب رویان چو بنده گیرند عاشقان پیش نشان چنین
 بعد از آن همدین محل فرمود عاشقی را بر سر قبه بغداد هزار تازیانه زدند و از
 دست نشاندند پای و پندار و اصلی بر سر او رسید پرسید چه حال است گفت
 معشوق من پیش نظر من بود بقوت مشاهده او ذره الم بمن نرسید و خبر نبود
 امام محمد غزالی جانی سیگوید که وقتی عیاری را بر سر بازار بغداد دست و پای
 بر میزدند او را در خنده یافتند شخصی بر سر او می گذشت او را در خنده دید پرسید که
 این چه طریق است گفت محبوب من در نظر من بود بقوت مشاهده او ازین درد
 خبر نداشتم چنان در مشاهده او مستغرق بودم که خبر از قصاص ایشان نبود و نگاه
 خوابه چشم پر آب کرد و این بیت فرمود بر سنا سبب حال مشاهده دوست
 او بر سر قتل و من در و حیرانم به کان راندن تیغش چه نکومی آید بعد از آن
 سخن در اهل سلوک و احوال عارفان افتاده بر لفظ مبارک راند که وقتی خواب
 بایزید بسطای ره در مناجات بود و این سخن از زبان بیرون آمد که کیف است
 ایک ندانشید که ای بایزید طلق نفسك ثلثا قل هو الله یعنی اول خود را
 طلاق ده و از نگاه حدیث ما گوی بعد خواب فرمود اگر مردم در راه طریقت
 اول دنیا را و آنچه در دنیا است بعد از آن خود را طلاق بگوید یعنی خطیزار

ندید و داخل اهل سلوک در نیاید و از ایشان نباشد پس اگر او چنین نبود
 کذاب بود و در میان اهل دعوی که در سلوک میکنند بعد از آن فرمود که یک
 بزرگان طریقت که اهل عشق بودند وقتی در مناجات گفت ائی اگر تو از من
 هفتاد و سال را حساب خواهی من از تو هفتاد و هزار سال بلی گفتن خواهم آنکه
 امروز هفتاد و هشتاد و هزار سال است بر یک گفته جمله را در شوق آورده از بلی گفتن
 و این جمله شور را که اندر زمین و آسمان آمده است از شوق است ست همین که
 آن بزرگ این سخن بگفت آواز برآمد که جواب بشنو آرزوی شما شمارا یعنی
 بهشت است را ذره ذره کنم و بهر ذره ویدار بنمایم گویم اینک حساب هفتاد و هزار
 سال و باقی در کناره نهادیم آنگاه همدین محل فرمود که عارفی بود هر روز این
 سخن بگفتی هر کسی بخیری فرو داد و ما کم که هیچ فرو نخی آیم پس یکبار خود را
 فدای کردیم از برای خود تو را هم و هفت زمین بر هم افکند آنگاه هم در غلطات
 شوق حکایت فرمود و خواست بر آیند و ما نتوانستیم که او را اینهم یعنی بنده
 با خواست چه کار که وقتی بزرگی میفرمود که سبل روی از ایشان بگردانیدیم
 و بحضرت رفیقیم همه را پیش از خود اینجا حاضر دیدیم آنچه خواستیم حق تعالی بیک
 عنایت را پیش از من بخود رسانیدیم درین محل فرمود که وقتی بزرگی میفرمود
 که چون ما را از پوست بیرون ام و نگاه کردم عاشق و معشوق و عشق یک
 دیدم یعنی در عالم توحید هم یکی است و یکی از تو دید بعد از آن فرمود که چون ما را
 کامل حال میشود از صد هزار مقام بیرون می آید و کار خود بیشتر میکند و اگر
 ازین مقام بیرون نمی آید همدین مقام حیرت از است یعنی هنوز در کناره
 است پس زده نمی یابد که بیشتر شود ضایع می ماند آنگاه همدین محل فرمود که
 خواجہ بایزید گفتی بره که سی سال است حق من بود اکنون من آینه خود دیدم یعنی

بودم نناند و ترک و جزآن و ماوئی از میان برخواست اما چون شنانده ام
 لی آئینه خویش است و اینکه می گویم آئینه خویشم یعنی حق بزبان من میگوید
 من در میان نه بعد از آن هم درین محل فرمود و بر لفظ مبارک راند که خواج
 بایزید ره گفت که سالها بدین درگاه مجاور بودم عاقبت خبر همین خست نصیب
 نشده هست و چون بدرگاه شدم هیچ زحمتی نبود اهل دنیا مشغول بودند بدنیاء
 اهل آخرت با آخرت و بدعیان بدعوی و ارباب تقوی تقوی و قوی باکل و
 شرب و قوی بسباع و رقص و قولیکه پیش شاه بودند و رویا و مجبور غرق شده بودند
 بعد از آن این حکایت فرمود مدتی برآمد که در خانه کعبه من طواف میکردم آنگاه
 همدرین محل فرمود چون بحق رسیدم که از شبهای عاشقی یعنی بایزید صادق دل
 خود را می طلبد وقت سحرگاه آواز برآمد که ای بایزید بجز با چیزی دیگری طلبی ترا با
 دل چه کار بعد از آن همدرین محل فرمود که عارف آن کسی است هر کجا که باشد و
 هر چه خواهد پیش او آید با هر که سخن گوید جواب از وی شنود اما درین راه او عارف
 نیست که بر بی چیزی برود و بعد از آن فرمود که عارفان را مرتبه آنست که چون بدان
 مرتبه رسد جللی عالم و آنچه در عالم است میان دو انگشت خود بیند چنانچه خواج بایزید ره
 را پر بیدند که کار خود تا کجا در طریقت رسانیدی گفت تا اینجا رسانیده ام آنجا که
 در میان دو انگشت خود نظری کنم جمله دنیا را و آنچه در دنیا هست می بینم آنگاه
 همدرین محل فرمود که در حلاوت طاعت مرید بود فرمود که مریدان را در طاعت
 حلاوت آنگاه پیدا میشود که او در طاعت خورم و شادان باشد از آن شادی
 اینجا حجاب قرب گردد و بعد از آن همدرین محل فرمود که کترین درجه عارفان است
 که صفات حق در وی بود آنگاه فرمود و وقتی را بعه بصری ره در نلبات شوق
 بود گفت آنی اگر بدل خلق مرا بتش سوزند و من هم بر کم از آنجا که دعوی محبت است

هنوز هیچ نگرده باشم و اگر گناه من همه خلق را بیا مرز و از آنجا که عفت و رافت و حیا
 دوست هنوز پس کاری نباشد بعد از آن همدین محل فرمود که در مذہب اهل بیت
 عجب آوردن بر یکی از گناه است آنگاه فرمود بلکه از گناه بدتر میرا چه تو بهار نصیبت
 یکی است و از طاعت هزار یعنی عجب بدتر از گناه است آنگاه فرمود که کمال درجه عارف
 در محبت حق آنست که اول بر خود نور دل نماید یعنی اگر کسی بروی بدعوی آید آنرا
 بقوت کرامت ملزم کند بعد از آن همدین محل حکایت فرمود که وقتی برابر شیخ
 او حد کرمانی و شیخ عثمان مارونی ره طرف ندینه مسافر بودم و در شهری رسیدیم
 که آن را دمشق گفتندی پیش مسجد دمشق و دوازده هزار انبیار اروضه است
 و حاجتیار و ابروی آید زیارت انبیا بگویم و بزرگان آنجائی را دریا فقیه چنانچه در
 و مسجد دمشق و مالگو و شیخ او حد کرمانی و شیخ عثمان مارونی ره و عزیزی بود او را محمد
 عارف گفتندی از حد مرو بزرگ بود و از حد حاصل بود و درویشی چند بر روی
 نشسته بودند حکایت درین بود هر که دعوی چیزی بکنند تا آن را میان خلق اظهار
 نکنند که بدانند الغرض مردی بر محمد عارف در بحث بود و محمد عارف می گفت که فردا
 قیامت و در ایشان را عذری خواهند خواست یعنی سحر زنت خواهد بود و تو نگار آنرا
 حساب و عقاب آن مرد را و شوار نمود و گفت این سخن در کدام کتاب است خواه
 محمد عارف را نام از کتاب یاد نبود زمانی اسر در مراقبه کرد و کشف محبت آن مرد گفت
 نام آنمائی در سنن ترمذی و سایر کتب اگر گفت هر چه بنده آن خدای را بنمای آن محیفه پیش
 آن مرد بدار تا به بیند بر فور فرستاد و را نرمان شد آن محیفه که در آن آن سخن بود
 آن مرد را نمودار کرد و در برخواست اقرار کرد و سر در قدم آرد و گفت اینک مردوان
 خدای بعد از آن سخن درین کشید که هر که درین مجلس است چیزی کرامت نماید بر خود
 عثمان مارونی ره دست در زیر نهال کرد و شتی تنگمای از برون آورد و درویشی حاضر بود

ناد که برود حلو برای و رویشان موجود کن همین که شیخ عثمان این کرامت نمود
 بعد از یک چوبی نشسته بودند دست بروی زدند بفرمان خدا تعالی آن چوب
 رشته بود بعد از آن دو عالم را از سبب ادب پیرو خود توانست که چیزی اظهار نکند بر نور
 شیخ عثمان را روی در روی سوی من کرد گفت شما چرا هیچ سخن نگفتید در ویشی بود
 که گرسنگی اثر کرد از شرم نمی گفت بر فرورد عالم دوست دراز کرد از زیر گلیم چهار قرص
 جوین بکشید جانب آن در ویش پرتاب کرد آن در ویش و خواجهمحمد عارف بر زبان
 سبارک راند که در ویش را تا چندین قوت نباشد او را در ویش نتوان گفت آنگاه
 فرمود یکی از بزرگان بود ادگفتی چون دنیا را دشمن گرفتم و نزدیک خلق بفرستم خدا
 را بر مخلوق اختیار کردم چندان محبت حق پیش من مستولی شد بلکه وجود خود را نیز
 دشمن گرفتم و مات از میان برداشتم آنس بقا و لطف حق داشتم بعد از آن فرمود
 که در سلوک آمده است که فردا قیامت نوعی از عاشقان را فرمان شود که در بهشت
 فرستند ایشان گویند که بهشت را چه کنم بهشت کسی را داده که از برای بهشت ترا
 پرستیده اند آنگاه خواجهمحمد که روی چون برضار خود کسی را بدهند آن کس بهشت
 چه کند بعد از آن این اشاره فرمود اگر توانید بسره با اول باز روید تا بدین حدیث
 رسید و اگر نه هم صلاحیت زهدیادست که بر شامی بر آنگاه خواجهمحمد پرتاب کرد
 نای نای بگریست گفت درین راه بسیار مردمان را عاجز گردانید بسی عاجزان را
 بمردی رسانید آنگاه همدارین محل فرمود که گناه شمارا چنان زیان ندارد که بیجستی
 خوار داشتن برادر مسلمان را بعد از آن فرمود که در ویشی بود از حد بزرگ بیکی
 از اوصالان حق او بگفتی که اهل دنیا در راه دنیا بعد از اهل آخرت مسرور و زندور
 سرور و بدوستی حق و اهل معرفت را نور علی نور و این سریست که اهل سلوک دانند
 عبادت اهل معرفت پاس آنراست آنگاه فرمود که چون عارف خاموش باشد او

آن باشد که با حق سخن میگوید و چون چشم بر هم نهد طلب کند سر بر ندارد و تاملت
 صورتها را بسیاری طالعها بتعالی شغول دارد و بعد از آن فرمود که خواه
 سوری ره نعتی که علامت شناخت حق تعالی گر بختن از خلق و خاموش شدن در سر
 آنگاه همدین محل فرمود که وقتی شاه شجاع کرمانی ره را پرسیدند که چند سال است زیارت
 چون شناخت خدا تعالی آمد نفرت از خلق آمد بعد از آن فرمود هر که خدا را شناخت
 اگر او از خلق عزت نگیرد و همچنین بنده که در وی نعمت نیست آنگاه همدین محل فرمود
 که عارف کسی بود هر چه از درون او بود همه از دل خود بردار و تا لگانه شود چنانچه دوست
 یگانه اوست حق تعالی از وی هیچ دریغ ندارد و او بر خود هر دو سرای فرو نیارد
 آنگاه بر لفظ مبارک راند که کمالیت عارف سوختن باشد خود را در راه دوست
 بعد از آن فرمود که اگر فردای قیامت کسی که از محدث در صورتی بهشت فرود
 شود پیش او را زهد بود و نه علم بود و نه عمل چون این کس فی مبه باشد و این در
 رالمی باید آنگاه فرمود که عارف چند از آن معرفت بگوید و در کوی دوست
 بگوید عارف بمعرفت نرسد تا معارف یاد نیارد و بعد از آن فرمود که فریاد اهل
 محبت هرگز نماند او با اشتیاق و شوق بسیار تا ایشان بمقام وصال نرسند
 زیرا چه فریاد عاشق تا آن زمان است که از مشاهده دوست دور است همین که
 بدولت مشاهده برسد گفت گوی از میان برخاست آنگاه این سخن بر لفظ
 مبارک راند که از جوهای آب روان آوازی شنوی که چگونه فریادی کنی همچنین
 که یدریا میرسد ساکن میگردد پس چون عاشق بمعشوق رسد او را فریاد نماند بعد
 از آن فرمود که شنیده ام از زبان شیخ عثمان فاروقی ره که خدای را دوست مانند
 یعنی همچنان که یک زبان و در دنیا از وی حجب باشد نابود گردند و عبادت چگونه کنند
 بعد از آن هم دین محل فرمود که وقتی خواجہ عبداللہ طیف ره بمو بکار دنیا مشغول

نمیاد آمد که این خلاف دوست بود و سوگند خورد تا که در حیات با هم در دنیا هیچ کار
که از دنیا تعلق دارد نفرمایم آخر العمر پنجاه سال ز نیست وقتی کسی ایشانرا مشغول
بکار دنیا ندید آنگاه از لوله عشق خواجہ باینیدره حکایت فرمود که هر صبح از نماز
و اوراد فارغ شدی در یک پای ایستادی فریاد کردی وقتی این ندا آمد تو بم
بندل الارض یعنی بود آن ساعت که این زمین را پیچند زمین دیگر پیدا آمدند
تا فراق بوصول بدل شود آنگاه همدرین محل فرمود که وقتی خواجہ باینیدره در
صحرا بمسطام متوضا برون آمدند در عالم شوق اشتیاق افتاده فریاد میکردند می
هر چند که در صحرا نظر میکنم می بینم که عشق باریده است هر چند که خواستم که پایم برون
شود نشد آنگاه فرمود که راه محبت راه است که هر که در راه عشق دوست فرود شد
نام و نشان از وی بر نیاید همدرین محل بر لفظ مبارک را ندک اهل عرفان
بر زبان سخن دیگر جز میاد حق نگذاشتند بعد از آن فرمود که کترین چیزی که بر عارفان
پدید آید آنست که از مال و ملک تبرا کنند خواجہ چشم پر آب کرد فرمود که حق آنست
که هر دو جهان در وقتی او بدل کنند هنوز اندک کرده باشند آنگاه فرمود که اهل محبت
اگر به محبت مجبورند اما کار آن قوم دارند که خفته اند و اگر بیدارند طالب مطلوب
اند از طلب کاری و دوستداری خود فارغ اند خود مشغول شده اند عشق
اند که معشوق خود آنست در مقابل مطلوب بطلب کار خود نگر نیست در راه
محبت کار مطیعان است آنگاه فرمود که خواجہ سمنون محب ره فرموده است
چون دلها و اوپا خود مطلع است از دلها و دید که بار محبت و معرفت او فتوح
کشد یحیای دلش مشغول گردانید پس بار کردن خاص بر تنه داشت که لال
مجاذبات و ریاضت نیافت مجاهده آمد بعد از آن فرمود که عارف آن بود که جد
کنند یکدم بدست آرد و عارف دم حیات که ذکر خدای بگوید همه بر خود فدای

آن دم کند اگر این چنین دم دریا بد اگر سالها آن دم و در میان آسمان و زمین
 نیابد بعد از آن فرمود که شنیدم از زبان پیر خود شیخ عثمان مارونی ره که اگر کسی
 راسته خصلت بود حقیقت بدان که خدا یتعالی او را دوست میدارد و اول آنکه
 سخاوت چون سخاوت دریا و شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع
 زمین بعد از آن فرمود که اگر حاجیان بقالب گروخانه کعبه طواف کنند اما چون
 از این مشاهد غافلند نخواهند و اهل محبت و عاشقان این راه بقلب گرد
 عرش حجاب عظمت طواف کنند چون جز از این مشاهده دارند فریاد کنند و بگویند
 خواهند نگاه فرمود در محبت میان اهل سلوک علمی است که صد هزار علمای خوا
 دانند و ذره از آن علم ایشان خبر ندارند و در زبانی طاعتی است زاهدان از آن
 خبر نیست و غافلند و آن سری است که بیرون این دو عالم است و این را ندانند
 مگر اهل محبت و اهل عشق آنگاه فرمود که چون این کسی درین هر دو عالم ثابت
 گردد و آن را بداند پس و را هرگز نبیند بعد از آن گزیدن و عجبی گمارد تا او را
 می رنجاند و در بخشش بیدار و بعد از آن فرمود که این همه گفت و شنیده و حرکت
 که زاهد عشق و سلوک و طایفه عشق در وجودی آید این هر چه بیرون آمده است
 اما چون درون پرده جای یافتند خاموشی و سکونت و آرام پیدا گشت
 تو گویی که هرگز آن شور و فریاد نبود آنگاه فرمود که آن ویرانی چندان نیست
 که خواجہ عار بیت از حضرت دوست و عاشق است بر خود چون حضور آید چه جای
 گفت گویی است و فریاد چون خواجہ این فواید تمام کرد و عاقل باز گشت الحمد
 علی ذلک مجلس و هم روز پنجشنبه دولت پاموس حاصل گشت هر کسی بزرگان
 و اصحاب سلوک حاضر بودند سخن در صحبت نیک افتاده بود و بلفظ مبارک اند
 که در حدیث آمده است قال علیها الصلوٰۃ والسلام الصیحة فی غیر یعنی اگر

بیان بنشیند امید آن باشد نیک گردد و اگر نیک در صحبت بدان
 برسد کرد و زیاده چه که یافت از صحبت یافت و هر که نعمت یافت از نیکان
 یافت آنگاه فرمود اگر بدی چندی ملازم در صحبت نیکان باشد امید بود که صحبت
 نیکان در وی اثر کند و لیل بر نیکی او باشد و اگر نیکی در صحبت بدان چند روز ملازم
 نیاید و نیز هیچ ایشان گردد بعد از آن همدین محل فرمود که در سلوک آمده است
 که صحبت نیکان بهتر از کار نیک است صحبت بدان بدتر از کار بد آنگاه همدین
 حکایت فرمود که چون خلافت بعد خطاب رسید رضی الله تعالی عنه او را بادشاه
 عراق در مصاف گرفتار آید او را پیش امیر المومنین عمر بن الخطاب آوردند امیر المومنین
 عمر بن خطاب فرمود که اگر مسلمان شوی بادشاه عراق همه تو باشی و این ملک هم ترا
 ازانی دارم بادشاه عراق گفت که اسلام نخواهم آورد و عمر فرمود رضی الله تعالی
 و اما ان السیف یعنی که اسلام قبول کن وگرنه ترا بکشم بادشاه عراق گفت من اسلام
 قبول نمی کنم عمر فرمود رضی الله تعالی تا تیغ بیارند و ایشان را بخوانند بادشاه و کیاست
 تمام بود و نیک و ناچون این حال معاینه کرد و روی سوی عمر کرد و رضی الله تعالی
 بگوید تا سر آب دهند آنگاه بکسی عمر فرمود آب بدهند آب در آید بنشیند آوردند
 آن بادشاه گفت من و زمین آوند آب نخورم عمر فرمود که بادشاه است برای او
 در آوند زرد یا نقره آب بیارند هم چنان کردند هم نخورد گفت مرا آب در آوند گلی
 باید بیارید آب در کوزه گلی آوردند بدست او دادند روی بسوی عمر کرد و گفت
 با من عهد کن تا من این آب نخورم تو مرا نکشی عمر فرمود که من عهد کردم نکشتن تا من
 آب نخوری آن بادشاه بدو کوزه آب را بر زمین زد کوزه بشکست و آب ریخت
 آنگاه عمر گفت که تو با من عهد کردی تا من این آب نخورم تو مرا نکشم مرا کیاست
 و تنه بماند فرمود که اما من و او بعد از آن او را در مصاحبت مروی فرمود که آن پادشاه

در غایت صلاحیت و زناوت بود چون بادشاه را در صحبت آن یار بر دهنده
آن یار بروی اثر کرد و جانب عمر پیغام فرستاد که مرا پیش خود طلب کن تا امان از
عمر رض او را پیش طلبیده اسلام عرض کرد او مسلمان شد چون اسلام آورد عمر
فرمود که اکنون ملک عراق ترا میدهم آن بادشاه جواب داد که مرا ملک کار
نمی آید مرا از ملک عراق یک دیسی خراب بده و روجه معاش من کفایت باشد
عمر قبول کرد و کسان خود را در ولایت عراق فرستاد و جمله ملک عراق را تفحص
کرد و هیچ دیسی خراب نیافتند عمر بادشاه عراق را صورت حال باز گفت که ملک
عراق هیچ دیسی خراب نیست بادشاه گفت که مقصود من آنست که ملک عراق
چنین آلودان و معمولر بتو تسلیم سکیم اگر بعد ازین هیچ دیسی خراب شود فردای قیامت
معهده جواب خدای عمر باشد من بعد از ان چشم پر آب گرد که زهی که راست است آن
بادشاه که از حد مردوانا بود و آنگاه فرمود که شنیدم از زبان شیخ عثمان مار رنی ره
که مردم ستحق اسم فقری گردد فرمود که آن زمان که فرشته دست چپ او تا پشت سیال
بر روی هیچ ننویسد آنگاه فرمود که عارفان حق باشند که از حق هیچ چیز باز نگیرند بعد
از ان فرمود که بر هر عارفیکه تقوی با او صحبت نیک کند حقیقت بدانند و در روزی
محض حرام می خورد و آنگاه فرمود که روزی از خواجه جنید بغدادی را شنیدم که بگفت
محبت پرسیدند که شوق شمره محبت چیست فرمود که شمره محبت آن بود که از ان حق
فقال مروی رسانیده را اشتیاق پدید آید و بگوید آنکه بنده را از دور ماندن و
از راندن می ترسد تا ما هر که حق را دوست دارد و بهشت آرزو مند لقار او گردد
آنگاه خواجه معین الدین ادام الله تقواه بر لفظ مبارک راند که محبت در میان اهل
سلوک و اهل محبت آنست که مطیع باشند و می ترسند که نباید بر اند بعد از ان
هم درین محل فرمود که در کتاب محبت نوشته دیده ام بخط او ستاو خود مولانا شرف الدین

دام بود که وقتی خواجہ شبلی ره را پرسیدند که چندین طاعت و
 دود آید پیش فرستادی خوف چندین چرا گفت خوف سن از هر دو
 است اول آنکه می ترسم که نباید مرا از خود برانند که گوید که مرا نمی شنائی و دوم از
 ترس که بوقت مرگ اگر ایسان خود بسلاست برم کاری کرده باشم و گرنه حملہ اعمال
 و طاعت ضایع کرده باشم بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی بخندست خواجہ شبلی
 مودی روی بر زمین نهاد پیش سوال کرد از مسئله محبت و هر چه فراهم می آمد پرسید
 چنانچه سوال کرد که علامت شقاوت چه بود فرمود آن آنست که معصیت کنی و آید
 که قبول خواهد بود این نشان شقاوت است آنگاه پرسید اصل در میان عارفان
 چیست گفت آنکه پیوسته غاموش باشند و در اندوه بودند که فقیلت عارفان
 همین است آنگاه همدین محل فرمود که عزیزترین چیزی که در جهان است چه نیست
 فرمود سه چیز است اول عالمی که سخن او از علم خود بود و دوم مروی که او را طمع نبود
 سوم عارفی که پیوسته صفت دوست کند بعد از آن همدین محل فرمود که وقتی خواجہ
 ذوالنون مصری ره در مسجد لکری با اصحاب طریقت نشسته بود سخن در محبت
 سیگفت صوفی از میان مجلس سوال کرد که صوفیان و عارفان اگر گویند خواجہ
 ذوالنون مصری گفت که صوفیان و عارفان آن طایفه اند که دلای ایشان
 از کدورت بشریت آزاد شده اند و از هوا و دنیا و حب اوصاف شده باشد
 پس چون چنین شوند در جہا علی با حق میارامند از جمله مخلوقات را خالق برگزینند
 و از غیر دوست بر سندا نگاه مالک شوند نه ملوک آنگاه فرمود که تصوف رسوم
 است و نه علوم ولیکن با نفاس اہل محبت و شایع طبقات را همین اخلاق است
 کہ تَخْلُقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ زیر این خلق خدای بیرون آمدن نه بر رسوم و دست و پا
 نه بلعلوم آنگاه فرمود که عارف و شمع نیاست و دوست مولی از سبب تبرای او که

در دنیا دارد و هر چه چل و غش و حسد و خیرندارد و بعد از آن پرسیدند که عارف
 گریه بسیار باشد فرمود که آری اما چنانچه در راه بود چون بحقایق قوت رسد و تفهیم
 وصال چشد گریه زایل شود و آنگاه فرمود که خدا تعالی را عاشقانند که ایشان را
 دوستی حق خاموش گردانیده است که در عالم هیچ چیز از موجودات نیست منتهی دانند
 که در عالم چیزی موجود است یا نه و ایشان را طایفه فصحاء و بلغا آند و در نظر بعد از آن
 فرمود که هرگز دوستی حق در دل نبود و جان او قرار گرفت پس او را واجبست
 که هر دو سرای را بدیگری ببیند و اگر نه ببیند عاشق صادق نباشد آنگاه همدین
 محل فرمود که وقتی داود طائی ره را دیدند که از درون صومعه چشم بسته بر روی
 آند با استاد و روشنی بخدمت حاضر بود سوال کرد که حکمت چیست که چشم بسته
 فرمود که امروز چهل و پنج سال است که چشم را بسته ام تا خبر خدا تعالی بدیگری نظر
 نکنم زیرا چه این محبت نباشد که دعوی دوستی خدا کنم و نظر بدیگری کنم و یا بگو
 پیوندم بعد از آن فرمود که بزرگی بود از وی شنیدم که فرمای قیامت حق
 تعالی بفرماید اعمال اولیا مطالعه کنند و آثار سبب آن که چون او را بر گردینند
 و اختیار کردند پس رو دادند که بیان ایشان و آینه بود و احتمال نکنند که
 ایشان را در هیچ کاری را حتی بود الا که بدو بعد از آن فرمود که خواه ابو سعید
 ابو الخیر را گفتی که چون حق سبحانه تعالی خواهد که بنده را از بندگان خود دوست
 گیرد و محبت خویش بر وی ستوی گرداند بار دیگر چون مردم چنین شود پس دوست
 او را در سراسر فرودایت فرود آر و تا باقی ماند بعد از آن فرمود که چون عارف بحق
 رجوع کند و تعلق بدو بود و در منزل قرب ساکن گردد بعد از آن چون او را پرسند
 که کجا بودی و چه خواهی او را هیچ جوابی نگوید این نیست که گوید باشد همدین محل فرمود
 که اگر پرسند آقمن شرح آید که چیست باید گفت که چون عارف را نظر بر عالم

جلال ربوبیت افتد تا بینا شود تا بغیری نظر نکلند آنگاه فرمود که و
 براسا فرمودم مردی دیدم از حد مشغول امانا مینا پرسیدم که ای خواجه
 چند مدت باشد که شما نابینا شده اید فرمود آنچهان بود چون در دوستی کار من
 بکمالیت رسید و نظر بوجدانیت و جلال و عظمت افتاد و گرفت روز سه
 شسته بودم بخیری و در نظر آمده پیش این ناقت آواز داد که ای مدعی دعوی محبت
 مآلنی نظر بدگیری کنی همین که این آواز شنیدم چنان شرمند شدم که گفتن زبان
 نیاید مناجات کردم الهی ویده که بغیر دوست به بیند کور باد و هنوز این سخن نیکو گفته
 بودم که هر دو چشم نابینا شدند بعد از آن فرمود که چون حق سبحانه تعالی آدم را
 بیا فرید او را فرمود تا در نماز شود یعنی در قیام باستند دل در محبت پیوست
 جان بمنزل قرب قرار گرفت و سر بصلت رسید مصلحت آفتوش آویسان در
 عالم همه از برای این بود آنگاه فرمود بزرگی بود از بندگان طریقت بهر بار سجده
 نهادی و در مناجات این بگفتی که الهی مرا چون فردای قیامت بر انگیزی نابینا
 بر انگیز گفتند این چه دعاست که تویی کنی گفت آن کس که دوست را به بیند نیاید
 که فردای قیامت بدگیری ویده شود و آن از دوستی نباشد بعد از آن حکایت
 درویشی افتاد که درویشی نیست هر آینه که بیاید او را محروم نکند او را اگر گرسنه
 باشد طعام سیر خوراند و اگر برهنه باشد جامه نفیس در بر او کند بیاید که سبه حال
 آنکس محروم نکند او را در حال او پرسیان باشد که همین است آنگاه فرمود وقتی
 دعا گویش عثمان مارونی و زویشی مسافر بودیم شیخ بهادالدین بختیار
 اوشی را در پایتیم از در مدد بزرگ بود یکی از او اعلان حق مشغول بود و اما در خانقاه
 آتدرویش رستم بودی هر آینه در رنده که می آمدی محروم از خانقاه ایشان نرفتی
 و اگر برهنه بیامی جامه نفیس خویش بدو دادی و هنوز میک نداده بودی که جامه پاک

دیگر از عالم غیب بر سیدی الفیض چند روز بخت ایشان ملازمت کردیم.
 آن درویش فرمود که آن نصیحت این بود ای درویش هر چه ترا پیدا شود در
 راه خدا یتعالی بدی و فلو سی نگاه نداری و طعام بر بندگان خدای برسانی
 تا تو از دوست باشی آنگاه فرمود که ای درویش هر که نعمت یافت ازین یا
 بعد از آن همدین حکایت فرمود که دیویشی بود از حد فقر اما او را رسم بودی
 اگر چیزی از فتیحه بروی رسیدی همه را بدرویشان دادی و آیندگان را نیز
 نصیب کردی و خود در خانه گذرانیدی چنانچه وقتی دو نفر درویش صاحب دلا
 بر سر وقت او رسیدند آب طلب کردند آن درویش اندرون رفت و زنان چوین
 موجود بود و کوزه آب پیش آورد که آن درویشان گرسنه بودند و تایی نان
 تناول کردند و آب بخوردند روی یکدیگر کردند که این درویش کار خویش کرد ما
 را نیز بباید کرد یکی گفت و نیار و هم دویم گفت از سبب و نیای این در ضلالت افتد
 آغاز کرد که درویشان بختند گانند و نیایا آخرت دادیم و دعا کردند بگذشتند آخر
 حال آنچنان درویش کامل حاصل شد که روزی در سطح او هزار من طعام موجود
 شدی که خلق خدا بر او خورانیدی بعد از آن فرمود که در راه محبت عاشق کسی بود
 که از هر دو کون دل خود بریده گرداندا آنگاه خواجہ فرمود که محبت چار معنی دارد
 یکی بر دوام فکر خدای بدل و جان شاد بودن دویم آنست که عظیم گرفتند که حق
 سویم آنست که اشغال کردن و آن قاطع با زردین چهارم بر خود گردید و بر غیر
 او نیست چنانچه در کلام الله فرمان داده است قل ان کان اباکم و ابناءکم و
 اخوانکم و ازواجکم الخ و صفیت مجایست که بر محبت ایشان برین معنی ایشان بود
 بعد از آن بر چهار منزل روند یکی محبت دویم علمیت سویم حیا چهارم تعظیم آنگاه
 فرمود که در محبت حق صادق کسی است که آواز مادران و پدران و فرزندان بر او

دین هدای و رسول خدای گرد و دوان از همه کس بیزار باشد پس محبت آن
 کس است که بر حکم نفس کلام الله رود و بدوستی حق صادق باشد بعد از آن فرمود
 که ایشان عارفان عاشق بی نیازی بودند و ایشان را بجهان بوقت چاشت آرزوست
 آنگاه فرمود که وقتی خواهم بصری رضی الله عنه رسیدند که عارف نیست گفت کسی
 که از دنیا اعراض کند و هر چه باشد در دوستی حق ایشان را کند آنگاه فرمود که خصلت
 عارفان اخلاص است در محبت آنگاه فرمود که عزیز تر چیزها در جهان نیست
 که در رویشان باد و رویشان بنشینند و هر چه در خاطر باشد بگوید و صفا گوید
 و بدترین چیزها این است که در رویشان از درویشان جدا گردند پیش بدانکه
 از عاری خالی نیست بعد از آن فرمود که دوستی خدای بجهت توان کرد فرمود که
 بدشمنی آن چیزها که خدا ایتعالی بدشمنی گرفته است از دنیا و از نفس بعد از آن
 فرمود که عارف در محبت کامل کی شود فرمود و قیام گفتگری از میان بر خیزد چنان
 شود که پا دوست ماند و پا او بعد از آن بر لفظ مبارک ماند که صادق در میان
 عارف دوست که در ملک او هیچ چیز نباشد و او در ملک کسی نباشد آنگاه همین
 فعل فرمود که وقتی خواهم سمعون محب ره سخن در محبت می گفت مرغی از هوا فرود
 آمد و بر سر او نشست پس چندان منقار زد و باز در دست او نشست باز در
 کنار او نشست پس چندان منقار بر زمین زد که خون از منقار او روان شد
 پس بفتنار بان بداد چون خواهم این نواید تمام کرد و مشغول شد خلق و دعا گو
 باز گشت الحمد لله علی ذلک مجلس یازدهم روز چهارشنبه دولت پاپیوس میسر
 گشت مولانا بهاء الدین صاحب تفسیر حاضر بود و شیخ او حد کرمانی و چند نفر
 درویش حاضر بودند سخن در توکل عارفان افتاده بود فرمود که توکل عارفان
 آنست که توکل ایشان جز خدا ایتعالی بدگیری نباشد و التفات به هیچ کس آنگاه

همدرین محل فرمود که متوکل در حقیقت انیست که برنج و نمونت خلق نه کسی اند
 کند و نه با کسی حکایت آنگاه همدرین محل فرمود که متبر ابراهیم خلیل را هم
 جبریل هم گفت حاجت داری گفت بنونه زیرا چه از نفس خویش غایب بود
 اما با حق تعالی بحضور باطن حاضر بود بعد از آن فرمود که اهل توکل را اوقات
 در غلبات شوق اگر دوران ساعت ایشان را زوره زوره کنند و یا ایشان را
 تعلم مجروح کنند و باث ایشان را بگردانند ازین جمله ایشان را خبر نباشد بعد از آن
 فرمود که توکل عارف برین نوع هیچ بود که مستحیر باشد در عالم سکر بعد از آن فرمود
 که خوابه بنیده را پسرسیدند که عارف کیست گفت آنکه دل را بریده گردانند از سده
 چیز اول از عالم و دیم از عمل سویم از خلوت یعنی تا ازین سه چیز بریده گردانند
 آن در توکل ثابت نیست بعد از آن فرمود بزرگی را از علامت عارف پرسیدند
 فرمود که عارف کسی باشد که در راه عشق جز خدای بدیگری نبیند بعد از آن
 فرمود که شنیدم از بزرگی که شوق چند چیز است تا آن زمان که در عارف آن نبود
 عارف نتوان گفت اول است گرفتن برگ سنت و در وقت راحت و انس گرفتن
 ند کر مولی و میقرار شدن در وقت آمدن دوست و طرب آمدن در وقت تفکر
 خاص ساعتی که نظر او بر حق بود بعد از آن فرمود که شنیدم از برادر من شیخ شهاب الدین
 عمر محمد السهروردی ره که پسندیده تر ازین دو چیز در دنیا نیست اول صحبت فقرا
 و دیم حرمت اولیا بعد از آن سخن جو توبه افتاد بر لفظ مبارک را اند که توبه چند طاق
 دارد اول و دوم بودن از جاهلان و ترک گرفتن از باطلان و روی گردانیدن
 از سنگدان و در گرفتن محبوبان و شتافتن سخبات و درست کردن توبه و لازم همه
 توبه و اندا کردن نظام طلب کردن قیامت و تصفیه قوه آنگاه همدرین محل فرمود
 که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ضعیف ترین مردمان آنست که قادر

رب لفتن بعد از آن فرمود که قرار گرفتن درین راه دو چیز است یکی ادب
 بی‌حیثیت و تعظیم حق معرفت بعد از آن همدرین محل فرمود که وقتی شیخ ابو بکر
 شبلی ره را پرسیدند که شوق بالاتر محبت چیست زیرا که شوق از دخیل و انگاه
 حکایت فرمود آواز هفتی آدم برآمد جمله چیزها بر آدم نگرستند مگر یکیم در حق اتفاق
 با ایشان وحی کرد که چرا با آدم نگرستند گفتند بابر کسی که بر تو عاصی شود نگر حق
 تعالی فرمود بغیرت و جلال من که قیمت شما دم هر چه در شما بود بر دست ایشان آنگاه
 کنم و فرزندان او را خادم شما کنم بعد از آن فرمود که چون محب دعوی ملکوت کند
 از محبت بیفتد بعد از آن همدرین محل فرمود که محبت دعوی و فاست با وصال و
 حرمت باطل از وصال و حرمت وصال یعنی مشایده فقر محبت است که نگاه دارد
 سر خود را و گوش دارد نفس خود را بگذارد و نماز فرایض بعد از آن فرمود که در
 خواجهم جنیده ره را پرسیدند که رضای محبت چیست فرمود آنکه هفت و پنج را از
 عظمت و هیبت بردست راستش بدارند و نگویند که بردست چپ بیاید نه او
 بعد از آن همدرین محل فرمود که اول چیزیکه بر بنده فریفته گردید چیست گفت معرفت
 و ما خلقت الخ و الا انیس الا لیعبد و انگاه فرمود که حق تعالی پنهان کرده است
 چیزی را در هر چیزی از مکر خویش بعد از آن فرمود که در محبت اسرار اولیا آمده است
 که حق تعالی چون مجتبان را زنده گرداند با نواز خویش آن رویت چنانچه حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نظر کرد و حق را دید باقی ماند چون حق بی زبان
 و بی کام و بی مکان از جهت آنکه حضوری نه مکان از او صاف مجر و گشت با وصال
 حق تعالی آنگاه فرمود که فردای قیامت اسنا و صدقنا عاشقان را از صدق محبت
 میگرداند سوال کند و اگر کسی ازین عاشقان که دعوی محبت کرده و صداق و ثابرت
 نه آیند شرمیده گردند که روی خود میان مجتبان نتوانند نمود پس نداید که این عاشقان

صادق نبودند و از میان عاشقان دور گنید بعد از آن هر کفنه مبارک را
 اهل محبت کسانی اند که بواسطه استیاض سخن دوست می شنوند که اخلاص من می
 بری یعنی دل عاشق نشود و مگر سخن حق بعد از آن فرمود که صاحب محبت چون
 بمیرد زود دردی نبخشند آنگاه فرمود که در یادیه در ویش را دیدن که مرد است و
 می خندد پرسیدند که تو مرده چه می خندی گفت محبت خدای چنین بود و بعد از آن
 همدرین محل فرمود که دل آن بود که از حال خود فانی بود و بمشاهده دوست باقی و
 حق تعالی مستولی و در اعمال او بود و او را بخود هیچ اختیار نبود تا معاش قرارند این
 راه آمد سلوک را فرمود که روزی مالک دینار ره را پرسیدند که ملازمت کردن
 پروردگار دوست البته چگونه بود فرمود هر که ملازمت کند پروردگار دوست است
 او را و صول حاصل آید یعنی وصال بعد از آن فرمود که رابعه بصری را رضی الله
 کردند که فاضل درین اعمال کدام است گفت فاضلترین اعمال عبارت اوقات
 است هر که دعوی بزرگی کند او را هنوز مرادی از اندوه است پس او دروغ زن
 بود و دعوی و مرد کسی است که او از مرادات خویش فانی گردد و همه حق باقی
 شود و نمانش آن بود که نهاده بود حق تعالی او آن بود که دوست گویا پس او
 جواب نگوید مگر از بندگی زیرا چه اهل محبت را نه اسم است و نه رسم نه چو آب آنگاه فرمود
 که شنیدم از زبان شیخ الاسلام خواجه عثمان مارونی ره که اهل عشق جز دوست
 دیگری مشغول نشود زیرا چه هر که بغیر دوست شاد شود و بخیله اندوه نزدیک بود
 و سخن که در خدمت دوست انس نگردد و بخیله و حشمت نزدیک بود و هر که خاطر او بخند
 و دوست ندارد و هیچ در هیچ است بعد از آن فرمود که عارف کسی بود که چون بامداد
 برخیزد و از شب بیدار شود بعد از آن خواجه ادم القادسی چشمه پر آب کرد و فرمود که ای
 فاضل قوشه بسا نازین سفر را که در پیش داری یعنی مرگ را ساخته باش بعد از آن فرمود

است ملاحظه اند که در میان ایشان دو در میان حق هیچ مجانی نیست بعد از آن فرمود
 که عارف در محبت کسی است که هیچ چیزش را نگیرد و بگوید که من تسلیم می شوم و در یک چیز نشود و گفتند
 از دست داده بود و آنگاه فرمود که فاصله ترین اوقات آن نیست که از ظاهر و سواس نفس بگذری
 و مردمان از غلطی به توبه رسته باشند پس گفت هر که را محبت داده اند و فقر او را دوست نداشتند و
 فریفته شده و آنگاه فرمود که عارفان میگویند که یقین نوری است که بنده بدان توجیه و در
 احوال خویش پس آن برسد بدرجه عجبان و تحقیق بعد از آن فرمود که اصل آدمی از آب است
 و خاک پس کی که آب بروی غالب است بلطف و ریاضت بدیده حال اگر بغض باشد عجب گردد
 و او به مقصود نرسد و کسی که خاک بروی غالب گردد و لا بد او را باینکه باید بوقت سختی بایست
 تا کاری را شاید آنگاه همدین محل فرمود که چون حق تعالی خواست که ایراسیا فریدن از
 به ایوان چون او گیرد و از طعام طعمه او گرداند چون او انما میامیخت از لون آب گشت
 از این معنی کسی آب نداشت و چون همه مطعم را بر آب میخست طعم آب بشناخت از خوردن او
 لذت و حیایا بنده انا از لذت خبر ندارد و چون من الما و کل شیء می بعد از آن بخدمت خواهد
 در ویشی حاضر بود و پرسید که چگونه کیست گفت آنکه همه را غارتش ناپسند و دویم و سوم
 ناپسند شود گفت بقا و فنا چیست گفت بقا اقی است گفت تجرید چیست گفت منافع محبت
 بدل و صفات محبت بنشینند فاذا اجمعته گفت که سمعاً و کعباً فرمود که در ملتان بودم از بزرگ
 شنیدم که توبه اهل محبت بر سه نوع است اول ندانست است و دوم بترک معاصیت و سوم خود را
 پاک کردن است از ظالم و خصومت بعد از آن فرمود که علم خیری است محیط و معرفت خیری است
 از محیط پس خدا کجاست بنده کجاست یعنی علم خدای راست و معرفت را به و محیط باشند
 آنگاه فرمود که وقتی عارفی را به خالص نبود هیچ فعل او صافی نبود آنگاه فرمود که کسی را دو
 آری بلابر سر او بارانی آنگاه فرمود که توبه به نصوص سه چیز است در میان اهل سلوک اول که خود
 از هر ریزه و دویم که خشن از مبرطاعت و سوم که گفتن از بهر دعا و اول خوف و دوم رجاسیم محبت

پس در ضمن خوف ترک گناه هست تا آنکه نجات یابی و در ضمن رجا طاعت کردن است
تا در بهشت و منزلت برسی و در حیات ابد باشی و در ضمن محبت اجتماع و فکر با کردن است
رضای حق حاصل شود و گفت که عارف در محبت کسی است که هیچ چیز او دست ندارد و گوشت
گفتن چون خواهد درین فواید رسید چشم پر آب کرد و فرمود مسافر می شود و جامی که در فن با خواهد بود
یعنی در اجیر می شود و هر کسی او را می گرداند و عاقل بر او برسد و دو ماه در راه بودیم بعد از آن را جمیر
رسیدیم و آن روز را جمیر از آن هندوان بود و مسوره رند و مسلمانان چنان نبود چون قدم بسیار
خواجہ انجاری رسید چندان اسلام ظاهر شد که آنرا محمد بن عبدالمحمد علی ذلک مجلس و از و هم روز
پنجشنبه مجلس آخرین همین بود و در سجد جامع اجیر و ولت پامیوس حاصل شد و در ایشان حضرت
اہل ضلع و مریدان برابر بودند سخن در حکایت ملک الموت بود و بلفظ مبارک اندک دنیا
بی ملک الموت چه نیز و گفتند چرا گفت از آنکه در حدیث مسطور است قال لنبی صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم الموت حیث یتوصل الیہ فیکتسب برک علی است که دوست را بدوست می رسد
آنگاه فرمود که دوستی آنست که او را بدل یا دگنی که دلمای آفریده شده خصوصاً از برای آنکه
تا که و عرش که طواف کند که در کند ب محبت آمده است که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای بنده من
چون ذکر من بر تو غالب شود من عاشق تو شوم و عشق بمعنی محبت است آنگاه فرمود که عارفان
آفتاب صفت اند بر جلای عالم مینابند که از انوار ایشان همه حدیثی چون خواجہ این فواید تمام
کرد و برگزیت فرمود که ای درویشان را که اینجا آورده اند در فن با اینجا خواهد بود میان چند روز
مسافر خواهیم کرد و شیخ علی سنجر حاضر بودند و در افران شده که مثال نبویس بر دست شیخ
قطب الدین نجفیار کالی مابده تاد و علی رود که خلافت او را و ادیم که دلی مقام او است
بعد از آن میان مثال تمام شد بر دست و عاقل و ادوی بر زمین آوردیم فرمان شد که نزدیک
بیان می یک تر شدیم و دستار با کلام بر سر من بدست خود نهاد و عاقل شیخ عثمان مارونی ره و
در اوج دین و عاقل کرد و صحف و مصلان نیز و او فرمود این امانتی است از رسول الله صلی الله علیه و آله

چست بجا رسیده است سر او ام و روان کردم باید که چنانچه
 در بجا آوردم شما نیز حق این بجا آری تا فرمای قیامت میان خواجگان مار
 شمرند، نگردانی دعا گو سه بر زمین آورد و گانه نماز گذارد و فرمود بر و بخدای سپردم
 و ترا بمنزل گاه عزت رسانیدم بعد از آن سخن فرمود که چهار چیز از گوهر نفس است اول در
 که تو نگری نماید و دوم گیسو را سپهر گرداند سوم اند و بگین که شادی نماید چهارم موی که باو
 دشمن بود دوستی نماید آنگاه فرمود که مرتبه اهل محبت چنان است که اگر بپند شنب
 گذاردی که یک بار افرغیت نیست اما کرد ملک الموت میگرددیم و هر جا که دریانده است
 او را دست می گیریم چون خواهی درین فواید بود دعا گو می خواست سر در قدم آورد و
 شود صمیر روشن که در سخن بود بر فور فرمان شدی بار خاتم سر در قدم آوردیم و نیم
 خواند گفت روی خراشی و مرد شده بپاش باز روی بر زمین آورد و مهابت
 در حضرت دلی آدم و سکوت کردم جلگی عالم از اهل صفه و ایمه و خیرانی بر دعا گو
 روی نهادند چهل روز میان دهیم گذشته بود که آینه بیامد خبر آورد که شیخ از روان
 کردن بپست روز و رجیات بود که بر حمت حق پیوستند همان شب خاطر آ
 لوس مصلای بودم در خواب شدم خواه را بدیدم کوهی و زمین عرش استاده
 کرده اند از هر نهادم و این باز پرس کردم فرمود خدایتعالی مرا بیا فرید و نزدیک کردی
 و ساکنان عرش مقام داد اینجا بیستم علوم ربانی و فواید سلوک و محو و نبشته شد الحمد لله

خاتمه الطبع

خدای جل شانه را نست گذارم که این موقوفات حق و خواجیه عین الدین چشتی رح
 سسی بدلیل العارفین با حتمام رسید اینجا مقام سعادت است که اصل این نسخه
 صحیح موجود و سع و رفیع اعلا که گویشیده آمد اگر باز درون غلطی بنظر آید
 و آید در اصلاح پایی کم نیارند و مصحح را معذرت پذیرند

۳۳۳
۳۰

DUE DATE

۹۹/۹/۹۹

FF012900430088

RO 2.0 4.0 8

